مجموعه

شرح حديث اربعين — صد كلمه حضرت علي رضي الله عنه

لمعات عراقي في التصوف

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

T.C. ...

Süleymaniye Kütüphanesi

Kısmı	Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt	3096
Eski Kayıt No	

رسالهٔ چهل حدیث

صحیح ترین حدیثی که راویان مجالس [illegible] ثان مدارس
یقین املا کنند حمد دانائیست که کلمات تامّهٔ جامعه را بزبان
معجز بیان حبیب خود گذراینده و بنقل رواه ثقةً بعد ثقةٍ
بگوش محرومان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور
علم آن و عمل بموجب علم از ظلمات ضلالت شان رهانیده
صلی الله علیه و آله و اصحابه نقلة علومه و حفظة آدابه اما بعد
این چهل کلمه است از آن کلمات که بسهولت فهم و حفظ را بنظم
فارسی ترجمه کرده می آید امیدواری آنکه ناظم مترجم امروز در
شرط من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ینتفعون به داخل شود
و فسر و السعادات جزاء بعثه الله یوم القیامة فقیهاً عالماً

واصل و من الله تکوین الکون العصمة والعون

لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه

نیست از ایمان بهره‌مند کسی
که نخواهد بهیچ جان و تن کسی
[illegible]
[illegible] از بهر خویشتن خواهد

من اعطی لله و منع لله و احب لله و ابغض لله فقد استکمل ایمانه

اهل ایمان قبول حق کامل
شود ایمان خویش را باید
بهر او دل بغیر حق مایل
اگر در حب و بغض و منع و عطا

المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده

مسلم آنکس بود بقول رسول	گرچه عامی بود و گر عالم

گر به هر جا بود مسلمانی | باشد از قول و فعل او سالم

خصلتان لا یجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق

بذل کن مال و خوی نیکو ورز
راه ایمان اگر همی پویی
زانکه در هیچ مؤمنی باهم
نشود جمع بخل و بدخویی

یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحرص وطول الامل

آدمی را ز پیری آید بر
هر زمان در بنای عمر خلل
لیک در وی جوان شود دو صفت
حرص بر جمع مال و طول امل

من لم یشکر الناس لم یشکر الله

تو به نعمت ز دست هر که رسد | نه بمیدان شکرگویی پای

کی بشکر خدا قیام کند | تارک شکر بندگان خدای

من لا یرحم الناس لا یرحمه الله

[illegible] رحم [illegible] رنج
در رحمت [illegible] نبخشاید
تا به بیچارگی نبخشاید
ارحم الراحمین نبخشاید

الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی

[illegible] لعنت خدای آمد
دنی و هر چه هست در دنیی
غیر ذکر خدا که هست جز او لی
در دو عالم ز لعنت اولی

لعن عبد الدینار لعن عبد الدرهم

گرچه هست آفتاب رحمت حق | شامل ذره ذره عالم

بادا زان دو بنده دینار | بادا زان دو بنده درهم

دم علی الطهارة یوسع علیک الرزق

ای که آلوده تو دوری ز در درون
فایده فرمان شنو تا زیادت شود
با طهارت باش دایم تا شود
روزی نیک تو زیاده و شود

لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین

نگزد مار از یکی سوراخ
زانکه هرگز دو باره مومن را
هر که شد بر دوبار نیک گستاخ
وگر از وی دو بار گشتم ابله

العدة دین

مرد را هر چه بگذرد ز زبان | عیب باشد ورای آن کردن

وعده در ذمه کرم قرض است | فرض باشد ادای آن کردن

المجالس بالامانة

ای شده محرم مجالس راز
راز هر مجلسی امانت دان
سخن آن فلان که داری از مجلس
بازگفتن افشای آن خیانت

المستشار مؤتمن

خاینش خوان بحکم دین ای امین
چون نهان دارد از نصیحت
گرچه باشد امان روی زمین
هر که در مشورت امین نبود

السماح رباح

سود اگر بایدت ز مایه خویش | دست بخشش گشای و بخشایش

سودت اکنون ستایش و دوا | در جوار خدای آسایش

الدين شين الدين

بگذر هوس مال دنیا هیچ
ای خواجه بکسب کمال کوش و دین
چون دین بکشد ترا بسی جان و دین
با جمله که حال گشت جان و دین

القناعة مال لا ینفد

که بپایان نرسد حرص کسی
بقناعت گرای کان مالیست
بعنی احسان نرسد حرص کسی
جامه حرص را ز خوان کرم

الصبحه تمنع الرزق

ای کمر بسته کسب روزی را | صبح خیزی دلیل فیروزیست

بر خواب صباح چشم مبند | زانکه این خواب مانع روزیست

آفة السماح المن

گر بخشی بکسی مشو دل آزرده
چون زمنت کشیده مرده
عیب باد و جوان مشت نیست
از منت روز قیامت مردی

السعید من وعظ بغیره

بر حال سر و ز بخت دیگران
بختی روزگار نادیده
زیرک بد بختی دیگران
نیکبخت کسی که بی بد

یکفی بالمرء اثما ان یحدث بکل ما سمع

مرد را بس همین گنه که قدم | از مقر امان نهد بیرون

هرچه آید درون روزن گوش | از تمیز زبان و پند بیرون

كفى بالموت واعظاً

چند گیری بمجلس واعظ
پای بر منبر از شنیدن پند
وعظ او بس که صبح مرگ
بر سر تو زند بانگ بلند

خير الناس انفعهم للناس

ای که پرسی که بهترین کس کیست
گیرم از قول بهترین کسان
بهترین کس کسی بود که ز خلق
بیش باشد بخلق نفع رسان

ان الله يحب السهل الطلق

تا خدا دوست گیردت با خلق | یکدل و یک زبان و یکرو باش

شاد طبع و شکفته خاطر زی | نرم خوی و گشاده ابرو باش

تهادوا تحابوا

دوستی تخم و هدیه بارانست
بیشی از تخم دوستی شود
هدیه با یکدگر دهید و ستد
تا بهم زان وسیله دوست شوید

اطلبوا الخير عند حسان الوجوه

اول از خوب روی منزل کن
چون پی حاجتی برون آیی
تا از آن بیش کم عادت از
بهره از روی خوش بیابد یابی

زر غبّاً تزدد حبّاً

دیدن دوست دوست را گه گه | چهره دوستی بیاراید

شاد

ز اتفاق دوام صحبت ناس | شوق کاهد ملالت افزاید

طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس

ای خوش آنکس که عیب خود بیند
پیش او هر هنر که داری دود
عیب او پیش تو هنر دارد
آنکه عیب تو پیش کس نرود

الغنی الیاس عما فی ایدی الناس

که دلت را توانگری باید
که توانگر دلیست کو بی است
باز کش دست همت از طمعی
که بود فقر و دار بیست

من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه

تا شود در جهان علم و عمل | شاهد دین تو جمال افزای

زانچه در خور نقدت باز ایست | زانچه لایق نباشدت باز آی

لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب

پهلوان نیست آنکه در کشتی
پهلوی را بزیر بیندازد
پهلوان آن بود که گاه غضب
نفس بد را ز دار زبون سازد

لیس الغنی عن کثرة العرض انما الغنی غنی النفس

از زر و مال بی نیاز بود
آن بود کز نشو و فضل خدای
کار زر دار و چاره ساز بود
نه توانگر کسی بود که بمال

الحزم سوء الظن

حزم مردان آن بود که در همه وقت | در حق خلق بدگمان باشد

در همه کار احتیاط کند | تا ز هر کید در امان باشد

العلم لا یحلّ منعه

ای گرانمایه مرد دانش سنج
کنز را علم دان بپند و علوم
مستعد را از آن مکن ممنوع
مستحق را از آن مکن محروم

الکلمة الطیبة صدقة

قول خوش از مقوله صدقه
زانکه در روی اهل حاجت رست
گر زبانت شنیدنی نفقه
سخن نرم گو به با سایل

کثرة الضحک تمیت القلب

خرم آنکس که بر زنده دلی | زیر لب خنده را بمیراند

خنده

خنده کم کن که خنده بسیار | صد دل زنده را بمیراند

الجنة تحت اقدام الامهات

مرد اولاد بهشت ار تاج سرت
سر روی از زیر پای مادران باش
جای جنت زیر پای مادران است
در طلب پای مادران باش

البلاء موکّل بالمنطق

مرد از طعنه چین گفتارت
مبتلای کام بد بی زبان
مبتلای عجز گفتارت
الکن بسیار پر گویی

النظر سهم مسموم من سهام ابلیس

دیدن زلف و خال نامحرم | دانه کید و دام ابلیس است

هر نظر ناوکیست زهر آلود | که زشست و کمان ابلیس است

لا یشبع المؤمن دون جاره

[illegible]

تمت ترجمه هذه الاربعین بتوفیق من هو خیر ناصر و معین سنه ست
وثمانین وثمانمایه متع الله بها کل فریق وفیه والحمد لله علی الاتمام
والصلوة والسلام علی محمد و آله البررة الکرام

کم بود این اربعین ز سبب وصول
نبود از فضل حق غریب و عجب
هست امید وصول صدر قبول
ای همای [illegible] جامی

۲

لمؤلفه

نامهٔ پیشت رسید و آمد صاحبا [illegible] دیده ام
این کهر از لطف تو من به تعظیمش [illegible] کرده ام
دست تو باشد [illegible]

لکاتبه

صاحبا گر نیست [illegible] حقهٔ [illegible] از جواهر من ترا آورده ام
[illegible] آورده ام

بنده از راه [illegible] و عید [illegible] بجان گیر هم
وعدهٔ خود را که میکردم [illegible] آورده ام

دیگر لکاتبه [illegible]

هدیهٔ تو پیشم وصول شد
[illegible] کز قبل حق نزول شد

[illegible] سرور آن هدیهٔ علیا جان شدم
[illegible] بدنش درون حوصله ملول شد

م

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان | هست نام خالق بسیار بخش مهربان

قال امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی المرتضی ابن

عم المصطفی علیه صلوات الله

گفت امیر مومنان سر چشمهٔ صدق و وفا | شیر یزدان شاه مردان ابن عم مصطفی

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا

گر حجاب بردارد از چشم خیره مستعار | در یقین خود نیفزایم بذات کردگار

الناس

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

مردمان در خواب و در روز عمر رو در کوتهی | چون بمیرند از غرور خویشتن یابند آگهی

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

هر بسر خلق جهان مانند دوران ای پسر | نیستند از صد یکی مانندهٔ جد و پدر

ما هلک امرء عرف قدره

هر که قدر خود بداند گردد ایمن از هلاک | گر جهان پر فتنه گردد رستگار از آنچه باک

قیمة کل امرء ما یحسنه

دانش آموز ار ترا در سر هوای دولت است | زانکه هر کس را بقدر دانش خود قیمت است

من عرف نفسه فقد عرف ربه

تا بکی گم کرده خود را زمانی با خود آ | خویش را بشناس اگر خواهی که بشناسی خدا

المرء مخبوء تحت لسانه

مرد پنهانست در زیر زبان خویشتن / قیمت و قدرش ندانی تا نیاید در سخن

مَن عَذُبَ لِسانُهُ كَثُرَ إخوانُهُ

هر که خوش گفتار باشد پیش خلق جهان / چون برادر مشفق اند او را و یار مهربان

بالبِرِّ يُستَعبَدُ الحُرُّ

در جهان هر کس که نیکی میکند با خاص و عام / مردم آزاد باشند از دل و جانش غلام

بَشِّر مالَ البخيلِ بحادثٍ أو وارثٍ

هرچه گرد آرد بخیل بیخرد از هر کنار / یا تلف گردد بغارت یا برد میراث خوار

لا تَنظُر إلى مَن قالَ وانظُر إلى ما قالَ

در سخن نیکو تامل کن سخن گو را مبین / گر ز فقران در وجود آید سخنهای گزین

الجَزَعُ عندَ البَلاءِ تَمامُ المِحنةِ

در بلیت گر کنی افغان سور و اضطراب / محنت افزون گردد و محروم مانی از ثواب

لاظفر

لا ظَفَرَ مَعَ البَغيِ

چون ستمگر را خودی یابد ظفر / ای خردمند در زنهار از تظلم درگذر

لا ثَناءَ مَعَ الكِبرِ

هر که او را نخوت و کبر و منی باشد شعار / هیچکس مدحش نگوید از صغار و از کبار

لا بِرَّ مَعَ الشُّحِّ

بخل و نیکوی نگردد مجتمع در هیچ ذات / در سخاوت کوش اگر خواهی تمتع از حیات

لا صِحّةَ مَعَ النَّهَمِ

تن درستی گر همی خواهی ز کم خواری طلب / در قناعت کوش و کم خواری ز کم خواری طلب

لا شَرَفَ مَعَ سُوءِ الأدَبِ

لایق جاه و بزرگی نیست مرد بی ادب / ای خردمند از ادب سرمایه دولت طلب

لا اجتِنابَ مِن مُحَرَّماتٍ مَعَ حِرصٍ

با وجود حرص نتوان دور بودن از حرام — پنج حرص ار بر کنی یابی سعادت بر دوام

لا راحة مع الحسد

دعوی راحت درین عالم کسی را میرسد — کو بکلی بگذرد از کینه و بغض و حسد

لا محبة المراء

میکند تخم محبت را ز بیخ و بن لجاج — کم نشین زنهار با مرد لجوج بد مزاج

لا سؤدد مع انتقام

جمع نتوان کرد با هم انتقام و سروری — کینه در خاطر نگیرد هر که خواهد مهتری

لا زيارة مع الزعارة

چون روی پیش عزیزی روی خود را تازه دار — تا پسندت سر از زانوی عزت بر مدار

لا صواب مع ترك المشورة

گر همی خواهی که بشناسی خطا را از صواب — مشورت بهتر همه کاری بنزد شیخ و شاب

لا مروة لكذوب

از مروت دور ماند آنکه عادت شد دروغ — راستان را چهره دولت نماید پر فروغ

لا وفاء لملول

از ملول ایمن مباش و زو وفاداری مجو — دل بعهد او منه و راز دل با وی مگو

لا كرم أعز من التقى

چون گرامی تر نبود از مردم پرهیزکار — گفت عند الله اتقیکم بقرآن کردگار

لا شرف أعلى من الإسلام

زندگی خود مکن در کفر و نادانی تلف — کادمی را نیست برتر از مسلمانی شرف

لا معقل أحسن من الورع

از بدی پرهیز کن گر قرب حق داری طمع — کادمی را نیست محکم تر پناهی از ورع

لا شفيع أنجح من التوبة

چون گناهی کرده باشی ور چه بس باشد شنیع | توبه و عذر گناهت بهترست از هر شفیع

لا لباس اجمل من السلامة

هر که او را خلعت امن و سلامت در بر است | بر همه و مهد از تفاخر کرده باشد در خور است

لا داء اعیی من الجهل

هیچ دردی نیست مردم را ز نادانی بتر | درد را دانش کند سوی سعادت راهبر

لا مرض اضنی من قلة العقل

ضعیف کند
درد را در بستر حرمان و حسران خوار زار | هیچ بیماری نسازد همچو کم عقلی نزار

لسانک یقتضیک ما عودته

هر چه عادت شد زبان آن را تقاضا میکند | بد زبانی شخص را پیوسته رسوا میکند

المرء عدو ما جهله

گر ندانند از قصور خویش چیزی مردمان | دشمن آن چیز باشند آشکارا و نهان

رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره

رحمت حق بر خردمندی که قدر خود شناخت | در طریق حد نگشت و پایه عزت نباخت

اعادة الاعتذار تذکیر للذنب

هر که چون واقف یکباری عذرش بخواه | ور مکرر عذر گویی تازه گردد آن گناه

النصح بین الملأ تقریع

در میان مردمان نبود نصیحت سودمند | لیک در خلوت نصیحت خوشگوار آید پسند

اذا تم العقل نقص الکلام

مرد چون عقلش بیفزاید بکاهد در سخن | نیابد فرصت گفتار بگشاید دهن

الشفیع جناح الطالب

چون نیابد مرغ بی پر بر مراد خود ظفر | شد شفاعت خواه حاجتمند را چون بال و پر

نفاق المرء ذلّة

از نفاق مردمان خاطر بشو یکبارگی　　تا رهای خویش را از خواری و بیچارگی

نعمة الجاهل کروضة فی مزبلة

نعمت و اسباب جاهل نزد ارباب صلاح　　هست چون بستان سرای در میان مستراح

الجزع اتعب من الصبر

در بلا جز صبر کردن نیست تدبیری دگر　　گر شکیبائی بود زاری بسی دشوارتر

المسئول حرّ حتی یعد

مرد صاحب خیر اگر با مستمندی وعده کرد　　چون بجای آورد آن وعده بود آزاد مرد

اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة

هر که پنهان دشمنست و در برابر دوستدار　　بدترین دشمن آنست ای حریف نامدار

من طلب ما لا یعنیه فاته ما یعنیه

هر که

هر که جوید آنچه در کارش نباشد بی گمان　　کم کند چیزی که در کارست او را جاودان

السامع للغیبة احد المغتابین

غایبی را گر کسی غیبت کند عیبی رکیک　　منع کن ورنه در آن غیبت شدی با وی شریک

الذّل مع الطمع

هیچ شادی نیست بی غم هیچ راحت بی فزع　　نوش با نیش است و گل با خار و خواری با طمع

الراحة مع الیأس

راحت ار جوئی مبند امید بر مال کسان　　هر چه خواهی میدهد بخشنده روزی رسان

من کثرت راحته لم یخل من حسود علیه او استحقاق به

بر در آنکس که عادت کرد شد همواره خوار　　رو بزرگان کینه دارد نزد خودان بی وقار

عبد الشهوة اذل من عبد الرق

الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له

دولت و محنت خدا بخشد مخور خشم ای حسود | دولتی را چون گناهی نیست خشم از وی چه سود

كفى بالظفر شفيعاً للمذنب

هرکه را از ظفر یابی ز روی کینه شاه | این ظفر باید که گردانی شفیع آن گناه

رب ساع فيما يضره

بیخرد بسیار کوشید در زیان کاری خود | در همه کاری چو نادانان بد خواه از خود

لا تتكل على المنى فانها بضائع النوكى

بر هوا و آرزو تکیه مکن ای بوالهوس | کاحمقانرا آرزو سرمایه عمرست و بس

اليأس حر والرجاء عبد

ناامیدی از خلایق موجب آزادیست | بر در امید بس مردم اسیر بندگیست

ظن العاقل كهانة

شدکان

شده کان عاقلان چون حکم اختر گو صواب | در همه کار از اشارتهای عاقل رخ متاب

من نظر اعتبر

چشم عبرت برگشا حال جهان نیکو ببین | بد مکن تا بد نبینی ای پسر او از گزین

العداوة شغل شاغل

دشمنی بگذار ای دل ورنه خود را دشمنی | هرچه کار آید ترا زان بازدارد دشمنی

القلب اذا اكره عمي

دل چو از فهم معانی شد ملول او را بهل | زانکه تکلیف زیاده آورد کوری دل

الادب صورة العقل

قول و فعل خوب باشد صورت عقل ای ادیب | این نشان در هر که یابی از ادب دارد نصیب

لا حياء لحريص

هرکه او را حرص غالب گشت شرمش کم شود | آب در رویش نماند پیشش از غم خجل شود

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر کرا اعضای زیرین سست و زشت و ردان	باشد ای دل خیره چشم و سخت روی و بد زبان

من [illegible] فی عجائبه قل حیاؤه [illegible]

هر کرا نبود حیا در چشم و نیکی در زبان	پیکان بسیار خسپدست زیر مردمان

الحرمان مع الحرص

تا توان پیرامن حرص ای خردمند مگرد	کادمی را حرص از هر دولتی محروم کرد

السعید من وعظ بغیره

هر که ننگ از پند دارد نیست در وی هیچ خیر	پند گیرد نیکبخت هوشمند از پند غیر

الحکمة ضالة المؤمن

حکمت و ایمان محمد شد بهم روز الست	زان همی جوید حکمت مومنان حق پرست

الشر جامع لمساوی العیوب

بر بدی عادت مکن بد مرد را رسوا کند	پیش مردم عیبهای زشت را پیدا کند

کثرة الوفاق نفاق وکثرة الخلاف شقاق

از وفاق بیشمار ای دل پدید آید نفاق	وز خلاف بی عداوت خیزد و رنج و فراق

رب امل خائب

بر در امید شد نومید بس امیدوار	دل بهر چیزی مبند ای خواجه دانا هوشیار

رب رجاء یؤدی الی الحرمان

آرزومند وصال آسیب هجران میکند	بیشتر امید مردم را بحرمان میکند

رب طمع کاذب

بر سودای دل چه میسوزی و خود خود چو عود	بیشتر مردم زیان بینند از سودای سود

البغی سائق الی الحین

ار بستم کاری دلا تاکی نداری هیچ باک	میکند مرد ستمگر را ستم سوی هلاک

فی کل جرعة شرقة ومع کل اکلة غصة

محنت آباد است دنیا کند او باشد محال
یک لب نان بی بلا و شربت آبی بی ملال

من کثر فکره فی عواقب الامور لم یشجع

هر که فکر عاقبت دارد بسی نبود دلیر
در نعیم و نعمت دنیا نگردد هیچ سیر

اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر

نیست ممکن بنده پرهیز کردن از قضا
کم شود تدبیر مردم پیش تقدیر خدا

اذا حل القدر بطل الحذر

ای خلیل حق عنان اختیار از ما ربود
چون فرود آید قضا از حق حذر کردن چه سود

الاحسان یقطع اللسان

باخلایق دایما نیکی کنند اهل خرد
زانکه نیکویی زبان مرد بدگو می برد

الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والنسب

ای که

ای که جاه و سروری میجویی از اصل و نسب
نیست ممکن سروری بی مایه فضل و ادب

اکرم الادب حسن الخلق

در عذاب خویش گوشد مرد بدخو روز و شب
خوی نیکو پیش دانا بهتر است از هر ادب

اغنی الغنی العقل

گر خرد داری و مالت نیست شد عیشت بهی
مفلس دانا بجای در قدر نادان غنی

الطامع فی وثاق الذل

مرد طامع دارد اندر خانه خواری مقام
از طمع خیزد مذلت در قناعت احترام

احذروا نفار النعمة فما کل شارد بمردود

ای توانگر بر حذر باش از زوال جاه و مال
زانکه نعمت چون رمید آوردنش باشد محال

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

چون علم بر قبهٔ خضرا برافرازد طمع | عقلهای زیرکان از پا در اندازد طمع

مَنْ اَبْدٰی صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ مَلَکَ وَمَنْ اَعْرَضَ عَنِ الْحَقِّ هَلَکَ

هر که رو در حق کند مالک شود بر مهر و ماه | ور ز حق رو را بگرداند شود درویش سیاه

اِذَا اَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللّٰهَ بِالصَّدَقَةِ

گر هوس داری تو بازرگانی با کردگار | مفلسا زاد دست کن اندر فلاکت زینهار

مَنْ لَانَ عُوْدُهُ کَثُفَ اَغْصَانُهُ

هر که نرمست ای دل اندر دست او چوب ادب | زیر دستانش بر آیند ابله و خواری طلب

قَلْبُ الْاَحْمَقِ فِیْ فَمِهِ

در نادان هر چه در دل دارد آرد بر زبان | ور زبان خویشتن پیوسته باشد در زبان

لِسَانُ الْعَاقِلِ فِیْ قَلْبِهِ

سر خود در دل نگهدار مدام اهل خرد | تا ز دل خصمت نیابد بر زبانش بگذرد

مَنْ جَرٰی فِیْ عِنَانِ اَمَلِهِ عَثَرَ بِاَجَلِهِ

چند در بند امیدی بگذر از فکر جهان | گر کمین گاه هست اجل بر سر نتازد ناگهان

اِذَا وَصَلَتْ اِلَیْکُمْ اَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنَفِّرُوْا اَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّکْرِ

چون بیابی نعمتی اندک مشو صید غرور | شکر میکن تا نیاید بد نعمت باقی نفور

اِذَا قَدَرْتَ عَلٰی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَیْهِ

چون ظفر یابی بدشمن از گناهش درگذر | شکر این نعمت که داد ایزد ترا بروی ظفر

مَا اَضْمَرَ اَحَدٌ شَیْئًا اِلَّا ظَهَرَ فِیْ فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ

گر نهان دارد کسی پستی توان دریافتن	در کنار روی آنکس یا در اثنای سخن

البخیل مستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی العقبی حساب الأغنیاء

می‌شتابد سوی درویشی بخیل بدگمان	این جهان چون مفلسان روز حساب از منعمان

قلب الأحمق وراء لسانه

گر دل نادان بود تابع قول و زبان	از زبان خود پشیمانی مدام اندر زبان

لسان العاقل وراء قلبه

بی تأمل دم مزن اول بدل اندیشه کن	تا نیندیشد بدل دانا نیاید در سخن

أفقر الفقر الحمق

بدترین درویشی حمقست ای جان جهان	بشنو از عادل کلام شاه مردان از بیان

أکرم النسب حسن الأدب

از نسب هرگز

از نسب هرگز نیابد کس بزرگی بی ادب	گر ادب داری چه حاجت با بزرگی نسب

اللهم اغفر عثرات الألحاظ وسقطات الألفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان

یا الهی بی رضایت گر زبان و چشم و دل

زشت گوید یا ببیند یا رود جای مهل

٤٢
١٧
تازى

لمعات العراقي

مبدأ الكتاب المعارف العرفا

بسم الله الرحمن الرحيم

هو ملهم الصواب • واليه المرجع والمآب • رب اشرح
لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا
قولي • واعني في فعلي شكر اول الله که • تعالی
ايله كندو وجودن حبيب محمد مصطفى عليه الصلوة
والسلام • حقيقتنه مقترن ايدوب مظهر تام •
هدايت رأفت وانس وصلت قلوبه منور ايلدي
واول تجليدن • بجه بو … يلدردي بو موجودات وجوده
كلدي اول حقيقت محمديه ده كندو اسماسنك
وصفاتنك غايت كمالين بالتفصيل مشاهده قلدي •

كندو حسنن انده كوردي مثال صاحب جمال
راضي اولوب شاد ومسرور اولدي واول حقيقت
محمديه يي قدرتي الي اوزدن كندويه محبوب
خاص خالص مختار ايدوب وجودنه بيشوا ايلدي
هنوز آدم هيچ نسنه يله اكلمامشيدي قلم وجود
بولمامشيدي اول محمدك وجود كتابنك
محررندن جوهر خزينه سنك كليدي دليدر يوجنك
بولمشنك قبله سيدر حمد علمنك مقام محمودك
اسيدر • اول محمدك مرتبه دليله كندو حالندن
ومعنا سندن خبر ويرر شعر واني وان كنت ابن
آدم صورة • فلي فيه معنى شاهد بابوتي ••

گرچه آدم لوغلیه ر صورتده واربنده نشان
کیم انوکیله حقیقتا اولا غول بن ایتم کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین ، بو کتاب ترجمه دد
بو بیت عربی جامع جمیع حقایق اولدیغیچون تیسیرا
للحفظ بله یزلدی بوندن غیری جمیع ابیات عربی
وفارسینک ترجمه سی یازلود ، اما شول که
آیت یا حدیث نبوی یا قول مشایخ یا امثال فصحا
تبرکا وتیمنا بله یازلود تاکه دلده اوله اکثر
نظمده رکاکت وخلل ونثرده خطا وزلل دشمسز
اولورسه امیدر بصیرت اهلندن اولدرکه طبع
مستقیم وقلب سلیم لوی بر له اصلاح اده لر

تاکه انلرک نظم کالیله بو نسخه دخی کمال بوله
اجر جزیل حاصل اوله لاسیما دیبصورتن بکا آدم اگرچه
اولدی پدر ؞ مرتبه بوبیله بندن اولجان کوراتی
چون کوردم عکس جمالوم بقا آیینه ده ؞
؞ بو جهان جمله اولور بکا حقیقت مبصر
بو ظهوردم کوکلک کو ناسنه قما عجب ؞
؞ کاینا تک قاموذ آتی اولیدر مظهر
نه در ارواح قدس کسنا دجیده معنم ؞
؞ قالبن آدمن ندر صفت یجی دیکر
فیض فضلومه کوره قطره در بحر محیط ؞
؞ لمعه در نور بسیط اولسه بو نوده نظر

عرشدن تا فرشه دکین ذرّه کبی دونرکوادر ⁂
⁂ نسبتا اولدقده بکا شمس ضمیرا نور
روشن اولور بو جهان ذاتومك ایدنلیغله ⁂
⁂ هر نجن کندو جمالمدر اولن پرده شکدر
صوکی نوکله خضر بولدی حیات سرمدی ⁂
⁂ نه صوده قطره سدد کوترمك یا کمتر
اول نفس کیم اولوکی دردی قلدی نفخ مسیح ⁂
⁂ اوقدی بن کون اولادن نفس روح پرورد
جمله نسنه یه بنم ذاتم اولبده مظهر ⁂
⁂ اسم اعظم دخی بنون قلجق حقّنه نظر
صلوات الله علیه وعلی آله من النبیین والشهداء

والصالحین سبب رحمه اولدوکه بو علم شریفه جمیع طبایع
مایلدر بو ضعیف فقیر حقیر لنا ولقا بلیتی اولمادکه
بندن حظی اولا بو طلبا جنده متحیر قلمشکن ناکاه
بو قولین صحیحین من احب قوما فهو منهم وهم قوم
لا یشقی جلیسهم خاطره خطور ایتدی هر قنغی که
حلقهٔ ذکر اولسه یا مجلس وعظ اولسه کوکل
اکا قصد و توجّه ایدردی ناکاه شیخ المشایخ
قطب زمانه شیخ حمید الدین رحمة الله علیه
حضرتنه ایرشدی مجلس وعظنه و حلقهٔ
ذکرنده حاضر اولدی کیمیا لرندن بو قلب قلبه
اثر ایرشدی قصد توجه مدّت مصاحبتنه ایاد:

ترا ولدی تا که سلطان المشایخ قطب الاقطاب
یسر الیسار مرشد الیمین والیسار مراد المرید
مطلوب القریب والبعید شیخ حاجی بیرام قدس
سره صحبتنه ایرشلدی گاه گاه صحبت خاصلرینه
ایرشلوردی مجلس وعظندن ودرسندن خالی
اولمزدی کتب مشایخ حضورنده درس اولوردی
بوضعیف سامع اولوردی بعض عاشقلر لمعاته
مشغول اولمشلردی مبارک لفظلرندن رموز
اسرار دکلردی بر نیجه عاشقلر که فارسی وعربیدن
حصهلری یوق تأسف ایدرلردی برکون بی ادب
ایلادوب ترکیه کلمک الوردیلردی عاشقلر بونی ایستدکلر

قتی طالب اولدیلر بوضعیفه الحاح ایتدیلر تا حتی حضرت
شیخک بوکسته خلوتسمعینه ایرشدی عاشقلر
الحاحله شیخ حضرتندن بوضعیفه اشارت اولدی
بوضعیفک اولقدر قدرتی یوقیدی که بیکا اقدام اولنه
دیدم شیخ حضرتلرینک مبارک لفظلرندن قدرت
قدرت ویره دیو خطاب اولدی اول سببدن بو
قدر اقدام اولندی امیددرکه شیخ حضرتنک
مبارک همت برکاتنده بعنایت الله وبمعجزات انبیا
وکرامات اولیا خیرله تمام اوله **فصل** برقاچ
کلمات که عشق مراتب بیاننده دردراسته کوکلر
جهتندن وفتح لنه کلدی تاکه معشوقک سترجی

کوزکولر عاشقلر آلنه کلوب اولیه آینه ده معشوق
جمالن کوره لر حال بودر که مرتبهٔ عشق اندن یوجه
دکه فهم بیان قوتیله آنوک جمله لرینوک سراپردهسی
دایرهسی یوددسنه اعزته یا کشف وعیان کوزلره
جمال حقیقته نظر قلمغه کوجیته **شعر**

یجاد عشق آدم همتندن ::
فراقوک وصلیله وصلتندن ::
خیالدن ایدیجک سنسنه تجاوز ::
یجا اولور بلنمک رتبتندن ::

بلکه عزت وعظمت وکبریا شعبیله کندی کوزلمشدر
وکمال کبریا استغناسیله کندو لکن یالکوزدر

ذاتنک حجابلری صفتلردر ذات صفاتی اچنده
پنهاندر خود صفات نورانیتنه وجودیه ثبوتیه
خود صفات ظلمانیه عدمیه سلبیه نتکم
حدیث نبویده کلمشدر **ان لله سبعین الف حجاب**
من نور وظلمة معنیسی اولدر که الله تعالینوک
نوردن وظلمتدن یتمش بیک حجاب واردر کندو
جمالنه عاشقکنه کندو جلالندر جمال جلالی
اچنده مستوردر دایم کندو کندویه عشقبازلق
ایدر کندودن غیریه مقیدا ولمادن هر لحظه
معشوقلغی جهتیله پرده سن کتورر تجلی قلور
وهر زمان عاشقلغی جهتیله کندو یه پرده لر

قلو کندوبی کوکلر شعر عشقجون بورده سنم تسلیه ساز
قانی عاشقکه ایسدم او آز ::
:: کسترر هر نفسدم بر آذکو
هر زمان زخمه سن قلور اغاز ::
:: عالم اول زخمه نوك صدالری
کم ایشتدی بو دستمه نغود داز ::
:: سمتی درد لیله هر زده
ایشتدی مدی بن اولمدن غماز ::
هر زمان هر دلیله کندو دادن کندو قلاغنه
ایدر هر دم هر قلاغله کندو سوزن کندو سوزن
کندودن دیکلر ایشدر هر لحظه هر کوزله کندو

حسنن کندو نظرنه عرضه قلور هر ساعت هر
یوزله کندو وجودن کندو شهودنه جلوه ویرر
وصفن انوك بندن ایشت شعر
:: سیکلو بکا صامتم اول شیله که اول
هم کوز قاشدر مژله اولا شم اول حاذقلین ::
عاشق اول معشوق اول شاهد اول مشهود ناطق
اول منظور اول سامع اول مسموع اول غیریت
مظهرندن حاصل اولور :: شعر
:: بلدکم نه قلاغنه نقلی
بندن الدن بو هوش وا عقلی :: شعر
:: بن اول عشقم که کوزینم مکانم هیچ بلنمادی

نه سیم عشقکه سیلولر نشانم هیچ بلنمادی ؞

؞ سراسر درد و غمله ایکی عالم بتوم صیدم

کونمی بنم کوجا وقتمانم هیچ بلنمادی ؞

؞ قمو ذرات یوزندم کونش سیکی کوزدیزم

ظهوردم غایتندن پس عیاندم هیچ بلنمادی ؞

؞ دیدم هر دلده هر سودی تلاه عمله اشیدم

ولی بو طرفه کیم کوش زبانم هیچ بلنمادی ؞

؞ قمو عالمده هر جه وار تمامت کوزدن بوتن

جهانده پس نجا بکدش انکجون هیچ بلنمادی ؞

مقدمه بلنکل که بو لمعاتوک هر لمعه سی

اسناسنده لفظ حب ویا لفظ عشق کلسه

اشارت حقیقت منزهه یه در جمیع تعینات دن

که انکا کاه وجود مطلق کاه حقیقة الحقایق

دیدلر و عاشق کلسه عبارتدر ممکندن و معشوق

کلسه عبارتدر واجبدن اصطلاحده مناقشه

اولمز ؞ و هر لمعه‌ده اشارتلرکه حقیقت منزهه

سیندر در عالم روحانیتک اطوارندن جسمانیتک وعالم

ادوارندن و دخی اشارتدر که حقیقت منزهه سفر

ایدر مرتبهٔ اماتتن و مرتبهٔ قرارده زیرا مرتبهٔ

انسان علمدن عینه کلمکده قلم لوح عرش کرسی

افلاک عناصر اربعه موالید ثلاثه‌یه دکین تا آتا

صلبنه کلنجه قرار ایدر سفرده در بونکا سفر اول

دیدلر اما تنه انا رحمنه کلنجک قرادادر اول
قرادادر بعده یوماً فیوماً ترقی ایدر تا عالم وحدته
وارنجه بوکا سفر ثانی دیرلر کنه تدریجا دوب
عالم انسانه کلنجه بوکا سفر ثالث دیرلر ودخی اثبات
اولنورکه عشق ظاهر اولور معانی صورتنده که
عالم اسما و صفاتدن عبارتدر • وحقایق صورتنده
عالم شهادت و عالم مثالدن عبارتدر • عالم
بشدر اول عالم غیبکه اکا عالم معانی دیرلر •
ایکنجی عالم جسمانیدرکه اکا عالم شهادت دیرلر •
اوچنجی بو ایکی عالم ارسنده اکا عالم انسان کامل دیرلر
دردنجی عالم غیبله مقام انسان کامل اراسنده

اکا عالم ارواح دیرلر بشنجی مقام انسان کامله
عالم شهادت اراسنده اکا عالم مثال دیرلر •
ودخی اثبات اولنورکه عشق اشکار اولور عاشق
ومعشوق طورنده کاه کندی عاشق کسترر کاه
معشوق ودخی اثبات اولورکه عاشق کندولکندن
چقه عین معشوق اولور قطره کبی که دکزده محو اولور
محققلر بوکا قرب فرایض دیرلر ودخی اثبات دلالت
اولورکه معشوق عاشقله بر اولور انوک حکمنده اولور
محققلر بوکا قرب نوافل دیرلر فایده اهل کمال اهل
الله دن ایکی طایفه در بر طایفه وارد که انلر
جذبه لری سلوکلرندن زیاده اولور بو مقامده اولد

قولكه حقدن اكا تجلي حاصل اولدي حتى
آلتي اولور سمع الله لمن حمده كبي معنسي اولدركه
الله تعالى ايشدر سيلينلردنكه حمد ايدرلر
وان الله ينطق على لسان عمر كبي معنسي بودركه الله
تعالى عمرك ديليله سويلر سبحاني ما اعظم شاني
كبي مع[illegible]دركه بن بني اديلرين شانم نه يجا اولدي
دمكدر بيلكده دين حقدر آلت قولدر بوكا
قرب فرايضدر ديرلر بو طايفه واركه سلوككلري
جذبه لرندن اوله ولر بو مقامده اول قولكه اكا
حقدن تجلي حاصل اولدي حتى اول قولك آلتي اولور
كنت سمعه وبصره ويده وبي يبطش كبي بن اونك

قلاغي كوزي الي اولدم بنمله كورر بنمله ايشيدر بنمله
طوتر بكا قرب نوافل ديرلر اولكه طايفه مرتبه سي
اعلادر ديرا اولكي مقامده قول حقله الور مقيد
لقدن اطلاقه وارر صكرغي مقامده حق قول ايله
اولور اطلاقدن مقيدلغه وارر ديرا جميع نشئه
مرتبه سنه وارد سه انواع حكمن الور مطلقا انسانه
وارور بانسان حكمن الدوغي كبي بو عالمده
عاشق معشوق ايكي ايكيدن ممتاز اولور عالم
احديته رجوع ايلرا ولوقت طاغنقلر مجتمع
اولور آجقلر يايلور سكلر دلور نور نور اجتم
ادنلور آشكارا الور آشكارا المدن كزلنور

یعنی واحدیت مقامکه تورددر احدیت مقامکه
اندنا تورددر انده مستور اولور مثلا کیجه تورد
ویردی چراغ کندز بلورسز اولور اول نور بر اولور
اول وقت عالم غیب ساکنلرندن برینه استدلر
که بلوک آگاه اولوک که الله دن اوزکه نسنه بکون
دنیا سراینده هب باطل و هالکدر بو خطاب
بادی قیامتن محجوبلر حقنده در او بحقدر و الا
بو خطاب اهل کمال و مشاهده حقنده عین عنایت
عزت و خدا نیت و قهر فی دآیتت غیره مجال
ویرمزکه کندو وجودندن اوزکه وجود اولا
بر نسنه بر نسنه نوک عینی اولمامق غایتی اولکه

انده رسم و اثر قلمیه قطره کبی کم دکزه دوشدی
هیچ انک عین رسم اثر بولنودم جون ماهیات
ممکنه وجود عام اضافی برله که بر نو وجود
مطلوکه در وجود بلشدرجکه وجود مجازی
اضافی حبس قیدندن خلاص بوله تجلی ذات
حاصل اوله بو ماسوی الله فانی اوله واحد قهار
قلور غایت مطلوب و نهایت مقصود بودر ::
اللهم ارزقنا ذلك المقام بو مقام که دیلله
سیلنودا ولنمقا مدرکه سلطان المشایخ المرشد
الرشید مراد المرید مطلوب القریب والبعید الهادی
المهدی شیخ محمود حضرت کاه کاه کندو کرمنده

بو عاشقلرینه بعض حصول تجلیدن خبر ویردی
آه دریغ صد هزار دریغ اول سلطان الدیکن
قدرین بلمدوك دنیا مزخرفاتنه آلدنوب انوك
خدمتین یرینه کتوروب انوك صحبت شرفیله مشرف
اولوب بو یولی واردمدوق ای نیجه لری شیخ
دیو واردق متشیخ بولدوق شیخمز حضرتلرینك
دادنی مریدلرندن بلدعنمزی انلردن بلمدوك
امیدوارز که الله تعالی سرلرین اوزدمزدن
خالی قلمیا ● **فایده** بو فایده اول فایدهدر
که بعض شك خاطرده تکدر هر نسنه وجودی
مطلقله موجوددر بو موجودات هبانوك

بر نوعدر اکر وجود مطلقدن ناذکه وجود اولوب
بو موجودات وجودندن اندن الوسه شرکت لازم
گلور کندو وجودلری کندو وجودلریکن اولوسه
ممکن اولب فنا طاری اولمیوکرك ایله اولسه کثرت
شرکت الور معلوم اولدی قبض بسط ایجاد اعدام انندر

لمعهٔ اول

عاشق و معشوقك نیجه که لفظ بونلردن منشا عشق
در وجود بونلردن دخی منشاء عشقدر معنای لغوی
واصطلاحی بر برینه مناسبدر وجود مطلق اولمسه
واجب ممکن نیجه وجوده کلوردی و دخی عشق اولمسه
عاشقلق معشوقلق نیجه اولوردی عشق مقام عزتندر

که مرتبهٔ عیان مطلقدر کندو بلو معین اولمقدن
منزه در و کندو کندونک حریم اچنده که مرتبهٔ غیب
هویتدر آشکاره اولمقدن مقدسدر دیو آشکار
اولمق کرکلو اولمق غیر اولبلکی للنا وبجوا ولور چون
غیر یوق کیمه کزلو آشکاره اولسون بلی اظهار
کمالیچون اول یوزدن که وجود ذاتنوک وصفاتنک
عیندر کندو [illegible] ذویه عاشقلق معشوقلق آینه سنده
کندوی عرض ایلدی کندو حسنن کندو نظرینه جلوه
ویردی ناظرلق یوزندن عاشقلقدر که مرتبهٔ امکاندر
ومنظورلق یوزندن معشوقلقدر که مرتبهٔ وجوبدر
تمام اولدی کمالیلق ومطلوبلق صفت بلوردی ظاهرن

وباطننه کستردی عاشقلق آوازه سی ظاهر اولدی
عینیکه وردی متفق عینی بعیدی دردنوک ؞
؞ چون ظاهر اولدی جسمله بلدیلر اغیار اولدی عز
ای ظاهری عاشق اولنکم باطنوک معشوقدر ؞
؞ مطلوب کمسه کرمدی هیچ طالب کار اولدی عز
عشق معشوقلق جهتندن عاشقلق آینه سی اولدی
تاکه کندو جمالنه نظر ایدوب مطالعه قیله
عاشقلغی جهتندن معشوقلق آینه سی اولدی تاکه
اول آینه ده کندو آدین وصفاتن کوره تنه کم
منقولدر المومن مرآة المومن اکر مومن اوک
واجب اولورسه مومن ثانی ممکن اولورسه واجب

ممکنه آینه اولورا کر بالعکس اولورسه ممکن
واجبه آینه اولور لفظلکی وجهی دخی احتمالی
وارد بجه که اعتبار اولورسه اولور هر قنغیکه شهود
بر اولسه مشهود بر اولور ادنی اولمز بر یوزدن بر آینه‌یه
بقسه بر کورینور ایکی کورنمز اما بر کسنه چوق یوزلی
ایکی آینه‌ده کسه البته هر آینه‌ده بر یوز کورینور
وجود مطلق بردر موجودات انکا مظاهردر کاه
ملکده کورینور کاه فلکده کاه حیوانده
کورینور کاه جماده کاه انده کاه بونده مظاهر
متعدد اولمقدن تعدد وجود مطلقه لازم کلمز
دکل سوکو واقعده الا احد قنغیکم صیاسن بولنر عدد

لمعهٔ ثانی

سلطان عشق دیلدکه وجود صحراسنه چترن قوره
اسما وصفات خزینه‌لرین قپوسن اچه فیض تجلی
کنجلرن عالمه نثار کندینی آشکاره قله برده و برده
دادسن جمالن کوره‌لر مقاصد و مطالب بلا
واسطه قاتندن حاصل اوله :. شعر

چتر قلدردی چونکه چکدی علم :.
تا اوده بر برین وجود و عدم :.
بی قرارلق عشق شور سنوک :.
بر غوغو شنی و شور دو عالم :.
والا عالم اولمق علله اولمق اداسنده آرام

قلمشدی علم الله ده ثابت خارجده وجودی یوغدی
محققلر بوکا اعیان ثابته دیدلر و شهود علم الله
خلوتخانه سنده حق اولبآسوده اولمشدی
بو مرتبه که مقام احدیتدر وجود مطلقدن
اوزکه روحانیاتدن طبیعیاتدن نسنه یوغدی
كان الله ولا شئ معه معنسی بودرکه شعر

یعنی کن هیچ بو وارلقدن آثار ؛
وجودک لوحنه قنمادن اغیار ؛
بلیدم عشقله معشوقله بن ؛
شو خلوتده نجه کم بو عیدده یار ؛

ناکاه بی قرار عشق کندو کمالن آشکاره قلمق ایچون
خالقلق کاردستانن یوزندن اسما و صفات حجابلرن کوترد

شعر ؛ جمالی پرتوی چون اولدی پیدا
کورب عالم قموا اولدی هویدا ؛
نظر چون اولدی داخی اول جمالک ؛
بقن حسننه لابد اولدی شیدا ؛
لبندن عادت آلوب شکرلر ؛
بلوبن لذتینی اولدی کویا ؛

اول جمالک فر و علوی عاشقلر کونه نور ویردی
اول نور ایله اول جمالی کوزدی اکر اول اولمیدی
اول جمالی کورمزدی بونلروک عطالرین کترمکه
کمسنوک طاقتی اولمزدی الا کندو بونلری کوترد

خلاصهٔ کلام بو تجلاء الهی اکر موجوداته
ایرمسیدی فیض آثار شمردی عاشق جون مشاهده
لذتین بولدی وجود دادن الدی وجود کلك زمره‌سی
که خطاب کن ایشتدلر وجود طالبلریه قاصلر
بیلسنلر عشق میخانه‌سی قاپوسنه کلدیلر شعر

ساقی اولمیدن بر وکم مذهب دینم در اول ∴
طولو طولو صون قدح کیم جان نثیرم در اول ∴
کرچه اولرهم شراب ایچمك کشینك عادتی ∴
جام معشوقیله ایچمك بنم آیینم در اول ∴

عشق شرابی دادی بر لحظه‌ده وادلق شرابین یوقلق
سغراغنه اولقدر دکدکه عقل بیهوش اولدی شعر

می صفاسیله لطافت جام ∴
چونکه قارشدی جام دنلدی مدام ∴
جامدی صانسن که یوغدی می ∴
یا مدام میدی یوغیدی انده جام ∴
یا هوا طتدی کونشك رنکین ∴
آرادن تختی کوتردی ظلام ∴
یا درشق قلدی کیجه کندزله ∴
حال عالم اذکله طتدی نظام ∴

آشکاره‌لق صباحی نفس اوردی عنایت یلی اسدی
جومردلق دکزی جوشه فیض الهی بولتلری قابلیت
یلکری وردنه اولقدر صولر یغمورلر دکدی که

کلدی

عالم منور اولدی واشرقت الارض بنور ربها
معنیسی بودرکه عاشق آب حیوتر قندی بیتلق
ایچندن طوردکلدی وارلق خلعتن کیدی مشاهده
تاجن باشنه اوردی اشتیاق قشاغن بلنه بغلدی
طلب یولنه ایق بصدی وجود علمیدن وجود
عینینه کلدی مطلوب قدمه علمه اشدوب بلمکدن
قجاغنه گتوردی بلوعیان گوردی وقلکه گوزدن
اجدی نظری معشوق جمالنه دشدی ما
رأیت شیئا الا ورأیت الله فیه معنیسی بودرکه
کندوکندو لکنه نظر ایلدی کندو کندولکنه
انی بولدی کندو گوزیله کندومدن ازکه نسنه گورمدم

دیدی عجبا شندر بن همه معشوق اولدم عاشق
کمدر دیدی بو اراده عاشق عین معشوق اولدی
غیرت قلمدی زیرا عاشقلق وارلغی کندودن
دکلدر تاکه عاشق اولمغه کوجی یته بلکی هنوز
وجوده کلممش یکی عدمده کندو قرارنده در
ومعشوقه ایل اولمامش کبی قدمده کندو قرارنده در
تمام اشتمدی اولشول ازره درکه اول ازده ایدی شعر
معشوق وعشق وعاشق بو اوچ بردر اندم ∴
∴ چون صیغمز انده وصلت هجرانه یر یوقدر اندم

لمعهٔ ثالث

عشق نیجه که کندو ذاتنک جمال کمالدن کندو

ذاتنه مشاهده ایدرلرکه معشوق قلمغی اسمالرینك
وصفاتلرینك جمال کمالن بر مظهرده که قابل
جمیع کمالات اسما وصفاتدر مطالعه قله عالمه
وآدمه وجود ویردی زیرا عالمده آدم وجودی
اولمایجق عالم جانسز وجلاسز بر شبح قالور مظهر
جمیع کمالات اسما وصفات اولمز جان وجلاسی
وجود آدمدرکه مظهر جمیع کمالات اسما وصفاتدر
نته که منقولدر الله سبحانه وتعالی دلدیکه کندو
صنعن کوره عالم یرتدی ودلدیکه کندو صورتن
کوره آدم یرتدی ان الله خلق آدم علی صورته
وتورتده شویله منقولدرکه نرید ان نخلق انسانا

علی مثلنا وشکلنا وصورتنا معنیسی بودرکه
دلردکه کندو مثالمزه وشکلمزه وصورتمزه کوره
انسان یرده وذبس معشوق عاشقك آینه سنه نظر
ایتدی کندو صورتنی کندو نظرنه کلدی واجب کندو
صورتن ممکن حقیقتنده مشاهده ایتدی شعر
سنمسن یا بنکا دی اشبو ارزوك ودلعی
سندن وبندن که حاشا ایکلك قالدمغی
بس کندو صورتنك عاشقی اولدی جهانك جنم سوکو
دبه دبره سی آیلدی چون حقیقت نظریله بقاسن بونی
دیاسن شعر کندو نفسندن کوین فتنه نقاشدر
کمسه یقدر آرده ساکه سز خوش باتندر

نیجه که ای کنش آینه سیدر کنش جرمندن آیدن هیچ
نسنه یوق همان بر تو عکس جمالی وار همان
انکلایندر ممکن واجبک آینه سیدر واجب
ذاتیدن نسنه یوق والا تجزی لازم گلور مقصود
اولدر که واجب نه حال اولور و نه محل اولور نیجه که
کنش نوردن آیر نسنه دکلدر واقعده ای جسم
کثیفی نوردر محجوب صورتدن محبه اضافتدرلر

شعر ∴ نقش کیم هر وجودلغک لوحنده صورت بغلدی
نقش بندکمدر که آنی بینه اول نقشلیدی ∴
∴ بینه کیم اشکی دکز موج اوسته موج اولوبکی
لیک اول کیم وجود دکزدر سنه کیم نقل ایلدی ∴

دکز بوندن درلو درلو موج اولدیغی دکزی برلکدن
چقرمز نسنه نوک درلو درلو آدی اولب یوق
آدله اکلدیغی مسمی بس برلکدن چقرمز دکز نفسنه
اوسه قالقسه بخار درلر متراکب اولب صقشسه
بولت درلر متقاطر اولب قطره لنسه یغمور درلر
جمع اولسه دکز اولسه تمامنه دکز درلر

شعر ∴ دکزده دکزلکن وار در قدم ∴
حادث اولن موج انها دور ∴
∴ سکا آنوک اشکال ولمجان
که اشکال قاموسی استاددر ∴
شعر ∴ بل دکز دیبن ازل ساحل ابد بل جاودان

ساحلن هم قعرن بیلمکلیکدر ان ::
قعردیو دکزوک دکلکتنه دیدلر ساحلدیو
کادنه دیدلر یعنی وجود کزنوک بطنی کم تعبیر
قعردر آداولنه ظهری کم تعبیر ساحلدر آدی ابددر
ازلا ابدا وجود مطلقه نسبتده ایکلک یوق
اویتن خلقک سنلکی یعنی ادلقدم یولده وغلک
گرچه بودر شول عارض موهومک وجودوک
ایکی یکن کستردی ازلا ابدا آدیله ادلنور ظاهر باطن
صفتیله صفتلنور اکثر سن شول سنلکوک
وجودن اول وجوده پاسنه برغیدک بردخی
آدادن کیده دیکی ابد دکزی ازل دکزنه قوشیلدی

ازل دکزی ابد دکزی رنکینه کلدی بکون یادن بیلوردی
شعر بکون یادن دونا سر آمی کون :
بودر دی بیلوردا انده دونو کون ::
بواول وقت ایچنکه کوزکی آچاسین همیشه اولورسین
آراده سنلک یوق :: شعر
قمو اول اولقای باك دیلسک سن ::
قتوکه واده تا یوق اوله سن سن ::
بومقام اول مقامدر که شیخم حضرت قدس الله
سره العزیز حال وجد ندم دایم بولمش حال صحونده
عاشقلره گاه گاه اظهار ایدوب عاشقلری
بومقاموک طلبنه تحریض ایدردی والله اعلم

لمعهٔ رابع

عشق غیرت شیله تقاضا ایتدی که عاشق معشوقدن
غیره دوست طتمیا معشوقدن غیر کمسنه‌یه محتاج
اولمیه لاجرم معشوق کندو کندوینی جمیع نسنه‌نك
عیننی ایلدی تا که عاشق هر نه که سوب دوست
طوتادسه معشوقی دوست طتمش کبی اوله و هر کمه
محتاج اولرسه معشوقه محتاج اولمش کبی اوله شعر
غیرتی غیری قومدی آنوك ∴
∴ لاجرم عین اولدی اشیانوك
بو مقرردر که هر کسی کندو وجودن سودوکی
کبی غیر وجودی سومز زیرا کندو وجودی بر نوع

وجود مطلقدر انسان محبوب اولدوغی وجود
محبوب اولدوغیله در آنکچوندر دیمصنف رحمه
الله که بوندن بلکه سن کمرسن یعنی نیجه غیرك
محبوبسن اما تقصیرله کندوکی خور حقیر
ایدرسن لمعهٔ اولده معشوقدن کندوینی
جمیعنوك عیننی ایلدی دردی بو نوع کندو وجودن
سودوکی کبی غیر سومزدیمکدن مخالفت اکلنمسون
معادی قرب مناسبتدر یعنی کسی کندو دکی قرب نسبتدن
دیمکدر شعر ∴ ضمنده سنوك وجودك غیری در اول وجودن
چونکه اصل فرع بیدر اول بو الوان تکله ∴
∴ بو اللهدر ولیکن بوندن اولر ظهوری

هیچ شکده کوکل بو جمله بنون ولیك آنکله ؛؛
یعنی ممکنونك مربوبلغی مخلوقلغی مردوقلغی
واجبك ربلغی خالقلغی ورازقلغی لدر واجبك
ربلغی وخالقلغی ورازقلغی ظهور ممکنوك مربوبلغی
ومخلوقلغی ومردوقلغیله در ایجاد واجب طرفندندر
فافهم ذلك جونکه کنش آینیه طغنه آینه یوزی
کنشله طلو اولور آینه یوزی کوکلنور آینه کندو یکی
لاجرم کنش اولدم نور بنوم جمال وکمال
بنوم دیوب سوزر دوست طرز بو اهم نسنوك
خمیری کندودر وسنکلغی اوذر نه یغر لمشدر حقیقتده
آینه نوك اینلغی کننده آینه در یعنی اینه وجودی

کنش وجودنك بر نوددر بو ظهور آشکاره اولمش
کنشو که آینه قابلیتدن غیر نسنه یوق دلیل
اکاکه بر قوکویده اولسه نه کورنور نه کسترور
شعر ؛؛ کونشکه اوله ظاهر الوردم انم غایب
امّا تجزکه طغنسه بلدسنه طغادم ؛؛ نثر
معلوم اولدیکه هر نسنه استعداد وقابلیت
سببله اولور کاه جذبهٔ الهی بوله کاه سیر سلوك
بوله کندو لکدن کیدر حق تعالی وجودی نرزاذکر
نسنه قلمی کوکمز بس کندو جمال کمال عکسن سنك
ذاتکدن مشاهده ایلر کندو یکی سوبدو ستطره
بندن معلوم اولورکه لا یحب الله غیر الله یعنی الله

الله دن غیری کیمسه سومز دیمک نه معنیدر بوندن
مفهوم اولورکه لا یری الله غیر الله یعنی الله ی الله
دن غیری کیمسه کورمز دیمک بنه اشارتدر و بندن
دوشنز اولورکه لا یذکر الله الا الله یعنی الله ی
الله دن غیری کیمسه اکمز دیبو نیجوندر دلو بونلر
هب مقام قرب فرایضدر و بوندن حجت و برهان
اولدرکه مصطفی علیه السلام بیوردیکه
اللهم متعنی بسمعی وبصری یعنی اللهم بنی قولاغمله
کوزمله بهرهوردار قیل دیمکدر یعنی بنی سنکله
بهرهوردار قیل دیر ایسم قولاغم و کوزم سن سن بو
مقام قرب نوافلدر وانت خیر الوارثین سن باقی

کورک خبرلوسی سن یعنی ظاهر قولاغ و کوزکه بنوملهدر
فانیدر دیمکدر قولاغی کوزی سن سن باقیدر بونلک کبی
اسرار اظهار ایتمک ممنوع در اما معذور طوتلهکه
شعر ∴ حقیقتده دیان ایسیدن اولان ∴
کوان و کستران ایشدن اولان ∴ بیت
مصنف رحمه الله بونی کندو حالنه ایهام ایتمشدر
دیرلر مشایخ بخی غلبات ایله خلوت و سلبات ایله
مغلوب اولسه لر کشف اسرارده معفو و حك
استاده معذور اولورلر و هم تعریضدر که
بونلک کبی اسرار اظهار دنا ذکر دیرا مر نادان
نا اهل النه دوشسه قدر بلمز اما اهلنه یجی

دوشرمغه دورر جنید رحمة الله علیه
دیدیکه انی بللرمکله سویلشورلر خلق شویله
صانورکه کندولرله سویلشورلر حضرت عزت
جل وعلا موسی علیه السلام إني أنا ربك
دیدی یعنی بن تکرکم دیدی اغاج دلیندن کندو
دیدی موسی قله عندن کندو اشتدی شعر

دیانه ایشدن همان اولمش
سن و بنلکومز بها نه ایمش

لمعهٔ خامس

محبوبلا بدم لحظه بر یوز دخی کسترور و هردم
بر صورتله دخی کورینور زیرا که صورتا آینده

آینه حکمنده اولور اکر آینه مدور ایسه اول
دخی مدور اولور اکر طولاندر اولورسه طولانی
اولور آینه نقش هر نقش حالدن حاله دونمکله بر دورلو
دخی کورنور اکر آدم بقه آدم کورنور اکر قوش بقه
قوش کورنور صو کبی که شیشه ایچنده اوله اکر
شیشه مدور مدور اوله اکر قزل قزل و یاشل
یاشل و بی رنک بی رنک و اکر شیشه ایچنده کی
قزل اوله و لا شیشه قزل کورنور اکر یاشل اوله یاشل
کورنور کاه حال اعتبارله کاه محل اعتبارله درلو
درلو کورنور شعر هر آینه یوزی بر درلو

جمالی کسترر آنوک هردم

گهی کسوتله گوزه بیوردی چو حوا ؞

؞ گهی صورتله کوزه بیوردی چو آدم

بوندندرکه هرگز بر صورتده ایکی کوزه بویرسترمز
و ایکی آیینه بر صورتله گورنمز ابوطالب مکی رحمة
الله علیه بیورردیکه لا یتجلی فی صورة مرتین
ولا یتجلی فی صورة لاثنین یعنی حق تعالی جل
جلاله بر صورتده اچنده بر شخصچون ایکی کز تجلی
اتمز زیرا تکرار وجود لازم عجزدر و حق تعالی
جل جلاله بر صورتده ایکی شخصچون بر تجلی قلمز
زیرا استعدادلری مخالفدر ؞ شعر

؞ چون جمالینک و لبدر بو دین یکدن آشنا

قودی هر بودده بودرلو دیدارن دخی ؞

؞ لاجرم هر ذره ایچره کیمو و کستو مستدر

کندو حسنندن سنکا بو درلو خسارنده دخی ؞

؞ چونکه قومادی معین صاعتلا اصلین اول

قلدی بودمم صنعتن بر هم کرفتارنده دخی ؞

لاجرم هر عاشق معشوقندن بر درلو نشانه ویرد
هر عارف بر درلو عبادتله سیلر هم محقق بر درلو نشان قلد
عبادتلرو طنطنه حسن دربیر ؞

؞ ولیکن بندن قاموا انکده بیر

اگرچه حسن بر جمله عبادت ؞

؞ ولیکن دل جماله در اشارت

نظر ایله جلا اولنجه کوکلک یوزه ،،

،، تجلیکزاداق بیزدن آنکله بقاد

بزکی کوزدرلر بلکو یوزلرین ،،

،، تفاوت نشان اره بندن قباد

بلمزسن بودرزی انکلاه معنه کمولنا اطلاع ویردر

شونلردرک که سلیم کوکللری وار کوکل جوهردر

که روحیله نفسدن حاصل اولمشدر جمیع نسنه

قابلدر دائم درلو اولمغا جنسدر کندو درلو

درلو ولدعندن صورتلر درلو درلو ولدعن

مطالعه قلنمه کوجی یرا اول مطالعه دن فهم

ایدرکه مصطفی علیه السلام بیوردی ،،

من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر کمسه که

نفسنی بلدی ربنی بلدی بونده چوق اسرار وار

حال کورک که دنیله فالله نسنه اولسه هرده هرزنده بو

واصل اولدی یعنی هر کمسه که کندونک بو حالدن

بو حاله دوندوکن بلدی بلدی که بودر نه رنجی وار در

سکا بکا بو قدر اشارت بر قان شیخ حضرت قدس

الله سره که سکا کندو حالندن بلد عندن کوردکندن

کشف ایدی دیوه ودخی بلدی شیخ جنید رحمة

الله علیه بیوردی که لون الماء لون انائه

یعنی صونک رنکی قابی رنکی کبی اولور نجه احوال درلو

اولمقلغیله کوکل درلو درلو اولور صورتدر دخی

آینه دورلو دورلو اولدوغی حکمله بو صورتلر
دخی مبدّل اولوب کاه مدوّر کاه مطوّل اولور خبرده
کلمشدرکه مثل القلب کریشة ملقاة فی فلاة یقلّبها
الریاح ظهرًا او بطنًا یعنی کوکل بر یوک کبی درکه
یابزده دوشدی یل آنی کاه قرنه کاه آرقسنه
دوندرر یعنی عارفک کوکلی عالم امکان صحراسنده
دوشمشدر کاه حقدن یکا کاه خلقدن یکا آغدرر
اندرر بودی احوالک اصلی مکر شوندرکه مصطفی
علیه السلام بیورر لاتسبّوا الریح فانّها من
نفس الرحمن یعنی یله سوکمک که یل رحمن نفسندندر
دخی خبرده کلمشدر قلب المؤمن بین اصبعین الرحمن

یقلّبها کیف یشاء یعنی مؤمنک کوکلی رحمن برمغی
اراسنده دکنجه دیلرسه دوندرر اکر دیلرسک
که بو نفسک نسیم نفحه‌لرندن سنک بورنکه
قوقوکله کلّ یوم هو فی شأن یعنی هر کونده
او بر شأنده‌در کاه دستان مفهومنه نظر ایله تا
عیان کوره‌سن که سنک دورلو دورلو اولدوغک
احوالک انک دورلو دورلو اولدیغندندر افعالی
معلوم اولدیکه لون الماء لون انائه بوندن
بو دنک طورکه لون المحب لون محبوبه یعنی عارفک
رنکی همان معشوق رنکیدر پس ایمدی کرکه شعر
قدح بقفته صافی مروّق بحی

مناسب صفاسنه ویرسه قدح ؞

صونیلر قدحه که یقدر ییجه ؞

ویاخود بجیده که یقتدر قدح ؞

یعنی وجود عام مطلق غایت لطافتندن و وجود
ماهیات غایت صفاسندن بر بریله شویله امتزاج
بولدی که بو وجود اول وجودک عینی اولدی نه
اولیندن ممتاز اولدی نه بو اندن ای درویش مادام
که تصفیهٔ ظاهر و باطن و ریاضت و هدایت ایله
کندوکی لایق قلمیاسن اذاق ذوقدن محروم
قالورسن نعوذ بالله من ذلک ؞

ممکنه

لمعهٔ سادس

ایوشنک سلوکی وجذبه ده نهایتا ولدرکه محب
محبوبنی کندویه آینه کوره وکندوینی محبوبنه آینه
کوره نته که المؤمن مرآة المؤمن بیاننده بیان اولندی

شعر ؞ هر دم که باقر بادر خنوک صفاسنه
اولور جهان حقیقت آنوک مصوّری ؞
؞ چون کیرو قیله کوکل فضاسنه اول نظر
کورد چونا آفتابی رخی خوب دلبری ؞

گاه عاشق شاهد اوله معشوق مشهود گاه عاشق
منظور اوله معشوق ناظر گاه معشوق عاشق
رنکنه کله گاه معشوق عاشق نحوسن طوته ؞

شعر ؞ دزجیده بو عشقه نکاسیز

که حقیقتا ولا بو رهنك مجاز ؛

گره گوگلن آغنه محبوبك ؛

درده طار عنیله زلفنا یاز ؛

گاه معشوق عاشقنه بها و کمال حللرین گیدره

کندونك حسن و جماله یبالرن اکا گره عاشق

قچنکه کندویه نظر ایدر کندونی معشوقه نکنم کوره

بلکه کندونی عین معشوق کوره تاکه دیر ؛

سبحانی ما اعظم شانی من مثلی وهل فی الدارین

غیری یعنی بن بنی اکلرین. بنم شانم نه یجا اولدی

بنم بکی کم وار ایکی جهانده بندن اوزکه کمسنه

واردر دیه گاه معشوق عاشق طورین کیه کبریا

استغنا مقامندن رحمت و شفقت مقامنه

گلمك بیوره عاشقن اسرکیه ایدر انی وجهی لك

محب یعنی بن بنوم حقیمچون سنی سوردم

فبحقی علیك کن لی محبا بنوم سنك اوزرکی

حقیمچون سن دخی بگا محبا اول دیر گاه عاشق

طلب ایله معشوقه اکنه الا طال شوق الابرار

الی لقائی یعنی آگاه اولك که ابرارك شوقی

بنوم لقامه اوزون اولدی گاه معشوق عاشق

بقاسندن باش قلدره که وانی اشد شوقا یعنی

بنوم شوقوم سنگا سنك بگا شوقکدن ارتق در

دیه بنه منقولدر من تقرب الی شبرا تقربت الیه

بذراع يعني هر كيمكه بكا بر قريش يقين اولسه
بن اندن دتون يقين اولورين كاه كاه عاشق معشوقك
كوستنه كله كه رأيت ربي بعين ربي يعني ربمي
كوردم ربمك كوزيله فقلت من انت قال انت يعني
ايتدم كه سن كيمسن ديدي بن سنين كاه عاشق
معشوقك دمنه كله فأجره حتى يسمع كلام
الله يعني اكر يا محمد مشركلردن كيمسه سندن
امان دلسه امان وير تا كه الله سوزين سنك
دلكدن اشتدكلرينه منقولدر كنت سمعه وبصره
ولسانه ويده بي يسمع وبي يبصر قلومك قلاغي
كوزي دلي الي اولدوم بنومله اشيدر كورر اشلر

لطائف عشق اچنده بو درسنه بو العجبلر وار كوز كولاك
كه كوده قلاق كرك كه ايشته مادام كه نفسله
مشغول اوله سن نه كورسن نه اشيدرسن اميددر كه الله هدايت ويره

لمعة السابع

عشق جميع نسنه نك مالابد در جميع نسنه يه
ساريدر عشقه نيجه انكار ايده سن كه خارجده
هيچ نسنه يوقدر الا انده عشق وار در يعني كه
وجود مطلق موجوداتك جميع مرتبه سنده ساريدر
زيرا هيچ نسنه وجودسز موجود اولمز اكر حب
اولميدي شول نسنه كه ظاهر اولوب وجوده كلدي
شول نسنه كه ظاهر اولدي وجوده كلدي جندن

ظاهر مظهر عین اولدی جمله ظاهر اولدی حب
جمیع مظهرده ساریدر بلکه جمیع حبدر
یعنی وجود جمیع نسنه ده ساریدر بلکه جمیع نسنه
عین وجوددر بونی تقدیر حب عین محب
اولمشدر بس محالدر که محبتک عین مرتفع اولوب
کین بلکه انوک تعلقی بو محبوبدن بر محبوبه دخی
نقل اولور یعنی ذاتک وجودنک وجودی عین
وجوددر محالدر که اول وجود مرتفع اولوب
کین بلکه بو وجوددن بر وجوده نقل اولور ع
نقل قلسک کوکلکی شو کاکه قلدوک آدو ::
:: کم محبت هیچ دکول الا حبیب اولک

مرکبی کوردوک سطرتسن یا یوزطرتسن انی دوست
طوتمش اکا یوز طوتوب سومش اولوسن **شعر**
تا ابد جمله عالمک مبتلی ::
:: بلسه بلماسه سکا بعده نود
لابد دکولکه اندن غیر دوست طتلانیر واکه ذات
محبتک موجب معلوم دکلدر کمسنه اکا
طاقت کترمز ذات محبتدن صکره هر نسنه که
دوست طتولا بر حسنجو ندریه احسا نجو ندر
خوبلرک جمالی حسنی انوک جمال عکسیدندر
محسنلرک احسانی انوک احسانینوک اثریدر
بنلرک حسنی و احسانی وجودلری بنلرک

وجودلرینه تابعدر بنلرک وجودلری اولک
وجودک پرتودر پس بنکی سومک یونطسک
آنی سونبا کانا یوز طتمش اولورسن **شعر**
عادتیدر هر ملیحک حسن حسننده انوک ؞
؞ بلکه حسن هر ملیحک اندنا ولمشدر ملیح
الا بو قدر وار درکه اسباب بودلویا زدندم
واحباب چهره لرا جننع کندولی کزلمشدر **فاین**
محبت بیش درذاتیدر اکثر سبب محبت مجرد
ذات اولورسه بر کشی بلا یه بر غوردی بر کشی
سودکی کبی **ایکنجی** محبت افعالیدر اکر سبب محبت
ذاتندن غیری نسنه اولوبا تری دایم اولورسه

صانع مصنوع سودکی کبی **اوچنجی** محبت حالیدر
اکر سبب محبت دائم اولمزسه ایکی کشی حال
سماعده بربریله ذوق ایدوب سوشدکی کبیدر
دردنجی محبت مرتبه ده در اکر سبب محبت ایکی کشی
اداسنده بر معتبر اولیجق نسنه اولورسه ایکی کشی
بربرینه ایمان سببله سودکی کبی **بشنجی** محبت
صفاتیدر اکر سبب محبت ایکی کشی اداسنده
معتبر اولجق نسنه اولمزسه کیشی التون کمش سودکی
کبی بونده بوطرقدندر محبت اداده نسنه یوقدر
تاکه معتبر اولا مجنون نظری کرچه لیلی جمالنه
در اما لیلی اینده آیندن ادتوکه کل انکچون دردی

كه من عشق وكتم ثم مات مات شهيدا

يعني هر كمكه عاشق اولا عشق حقيقي اولا عشقي

كزليا دخي اولا شهيد اولور مجنون نظري ليلي

حسننده بر جماله دوشمشدر كه اندن غيري

جمال مجنون كورمز جو كنده اكرچه مجنون آني

بلمزكه ان الله جميل الله كوزلكدر حقيقتده

يرمزكه اندن غيري جمال ولا ؞ شعر

كندودن آنك كه بو وجودي ؞

؞ ديكلر كندن جمال بولدي

وهو يحب الجمال اول جمال سوز محبوب

لذاته اولدر كه مجنون كوزله كندو جمالنه كليلنده

نظر ايدر ايتوكله كندوني سوز شعر

سنوك عشقكاري سن سن كه سن سن ؞

؞ كه دايم اول جمالوكه يقرسن

بس مجنونك دوستاينه سندن نظر جمال مطلقه

دوشمش اوليجا فلم انحاره كلمز بلكه حقه ظاهر شعر

بو مجلدن عاشقي كم ايستدرسن صنمه جوق ؞

؞ كم كنش سبرايندكي پرده بولنمز بير يوق

هيهات هيهات يعني نه عجبدر سن نه طلبكلوسن انق شبله در

شعر ؞ عشقه عو بيسن اشتمه ابلرسه نسل آدم

عشق بيرو عنرم اولسه انسان نيلر اندم ؞

هر نسنه كه واردر آنك جمالنوك آينه سيدر

پس هر نسنه جمیل ولور لاجرم جمیع نسنه‌یه سود
حقیقته بنجی کندویی دوست طوتمش اولور زیرا
هر عاشق که کوردیسه کندودن غیری دوست
طوتمز المؤمن مرآة المؤمن بونی بیان ایدر شعر

وار کوزلرله کنو درکیم طوراق دره دره
جام جهان نما درر گنز با قسن حقیقت

اول کوردوک بلدوک که عاشق کندو ذاتی آینه سنده
محبوب صورتنی کورر همان محبوبدر که کندو
صورتنی کورر آینه ده زیرا که محب کوزدکن
کوزلره کورر محبتک کوزی کنت سمعه وبصره یعنی
بن قولاق کوز اولورم مقتضاسیله محبوبک عینی
اولورسن هرچه عاشق کورر بلور ایشیدور هپ محبوبک
عینی اولور محب محبوبک طالب مطلوب ظهور ایدر
بوندن بر اولدی اما هر کشینک فهم بو کار ایرمز شعر

هر کیمه مقبول سلطان تخت اولور
سوز سیکک لو سلیمان تخت اولور
بو عجب بو درکه بو شخص کما
چونکه سلطاندر سلطان تخت اولور
بو العجب ایشیدور و نادر بولوندر
چون بو آینه عین در آن تخت اولور

لمعة الثامن

محبوبه صورت آینه سنم که عیان ندر عالم

اجسامدن یه معنی آینه سندر کی عیانندر
عالم ارواحدن یر صورت ومعنی ارا سندر کی
عیاندر حضرت اعیان ثابته دن بوذ کسترر
اکر معشوق جمالنی عاشق نظرنه صورت
طونندر جلوه ویروب کسترسه عاشق معشوق
کنی کوسندن لذت بولمغه کوج یتر بو مقامدر
رأیت ربی فی احسن صورة یعنی اللهم
کوردم کوجکلک صورتنده سر بوکا خطابا یدوب
اینهکه اینما تولوا فثم وجه الله یعنی
هر قنده بو نلسکوز الله بوذ اتنده در یعنی بندن
بو معنی دکی الله نور السموات والارض

یعنی الله تعالی کوکلری وک یرلری وک نوردر بس
آنوکله بو اوایه قوذکه

شعر

بو جهانی بو جانلکی الجمله ینی مب سنسن ؛؛
؛؛ بلمزم بیتا لکوک هر نه که وار در سنسن
وارد ر یادم که آنوک کوز جانندر صورتی ؛؛
؛؛ نرکز و جان یالکوز جمله جهاننده صورتی
هر معانی کم اولا آدی خوب صورتندر اول ؛؛
جون کله کوذکا و کنه میجا نندر صورتی

واکر معشوق جمالنی صورتنی عاشقه معنی
بیده لری اجسام عالم ارواحدن بلا واسطه تجلی
ایدوب کسترسه عاشق کندوسندن شیله اولاکه

انگ نه عاشقلو آدی قله نه آتی قله بالکلیه
محو اوله نه عالذت بلنکی وجود مجازیه ازندن
کندی بومقامک عاشق نه مشاهده لذتن بلور
نه وجود ذوقن بلور بومقامک فناء من لم
یکن بقاء من لم یزل یعنی امکان کلمدوک کبی
ازلی قندیسه انگ باقی قلمسنی کبی الود بونی کستر
∴ ظاهر اولدوک آنکا کرو بردوک بقا بعد الفنا
اولدیا ولمعشوز انجون جونکه عین اولدوک آنکا
واکثر معشوق جمال جلالا و کنک صورت
ومعنی حجابلرین اورتسه ذات عظمت وسطوت
بومقامک عاشقه خطاب ایدرکه ∴ شعر

یاسن اولبو شهراجنک یا خوبی ∴
∴ ایل خوف اولر اویلجه ایکی تن
دختکی بعنله کیدکه اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی
یعنی قچنکه نهر الله کلسه نهر عیسی باطل اولور
عیسی بر آدقدر که شطدن انمشدر قچنکه شط
غلیان ایدوب طشنا اولادق بلورسوز الورنه کیدر
نه بلنور حکایت برقونجاجوق سلیمان پیغامبره
علیه السلام ییلدن شکایته کلدی سلیمانک
بنا بر کلدی یو بیوردی قرنجا ایتدی اکر بنوم آنکله
حضرتکوم برابر کلمکه کوجم یترمسه انلرن خبرکه
فریاد می کلوردم دیدی طاقتم انوک قتنم طاق

اولمشدر محبان ولر اول دیدی ∴

لمعة التاسع

محبوب محبوبك آینه سیدر اول آینه ده کندو
کوزیله کندودن غیر نسنه کوردمز عاشق معشوقك
آینه سیدر اول آینده کندو اسملرینك صفاتلرینك
حکملرینی کورر چونکه عاشق معشوقك
اسملرینك صفاتلرینك حکملرینی کندو عیننده کوردی
لاجرم بولندی ع نفسنکی سن کزت کالکه حقیقت بیردن

وصفنا دیونیله کرچه چوقدر دینلن ∴
∴ بنکرودر سنم بو چوقلوغدن صکره ده
عینکم اینم بر الودکو دینله کورنن ∴

بونی دیرکن بونی دردی ∴ شعر

بکا جام جهان نما اولن ∴
قدح ادنی بحی جمالوکدر ∴

ایله اولسه چونکه محبوبا وله محبا کاه نظر ایتم
اکثر اول اینه محب کندو باطننك معنیسنك
صورتن کردسه که کندو ظاهرده انوکله متشکل
اولمشدر کندو نفسنی کندو کوزیله کورمش اولور
مقام قرب نوافل حاصل اولور واکر محبا ول
اینه صورت جسد جسمی کورسه که کندو
شکلنك غیردر بونی دخی بیله که بندن اوتر
بر نسنه دخی واردر محبوب صورتن کرمش بودخی

مقام قرب نوافلدر واکر عاشق آینه اولورسه که
اندن تجلی ایدن معشوق عاشقنه نظر ایدر اکر
صورت آینه شکلیله مقید اولورسه حکم
آینه نك اولور اول صورتدن اولورسه اولدخی
اول صورتدن اولور صورتك شیشه رنکنه تابع اولدیغی
کبی اکر صورت کندوذاتی شکلندن خارج اولورسه
بلکه اول کندن مصوردر جمیع صورتلری
محیطدر والله من ورائهم محیط بوندن اولور
اکر محب مفلس عالم صورتدن چقدی
مفلس قلدی اشکر قدم ایلرو بصب همت طرسا
که محبوب عالی صفتاله کتوره محبوبلغنه باش

ایندرمز کندونی شکل مثال وعلم وصال بوله مقید
قلمز جمله صورتلرك کوزندن محو اولور ومحبوبك
صورت واسطه سنسوز کوردر زیرا انما یتبین
الحق عند اضمحلال الرسوم یعنی حق شول وقت
ظاهر اولور که آنده رسوم محو اوله کیم • شعر

صورتك طارلغنه معنی کلبه نجه صغار ••
•• یاخو سلطانك کمالی هبکسنه نه ایشوار
صورتها بجلی غافل اولورلر معنیدن ••
•• دیکونز آنکا جان نجما لیله بنهانه ایشوار د

لمعة العاشر

محبوب دائم ظاهر اولمقدر محب کولو بلورسز اولمقدر

نچنکه محبوبک صورتنی محب آینه سنده ایندن ظاهر
اولا آینه کندو حقیقتا اعتباریله ظاهر ایچنده
اولان حکم ویردیکم ظهور ظاهر اولمشدر
صورته ایمدی لکن مثلا آینه ایچنده صورت که
کورینور صورتا ایندن کورینمکی اعتباریله ظاهر ایچنده
اولن صورته کندو حکمن ویدر اکر مطول
اوله مطول اولور ویرر اکر مستدیر اوله مستدیر لک
ویردیکم ظهور آینه ایچنده ظاهر اولمش صورته
آدن ویر مستطیل درلو مستدیر دیرلر شعر
آتم طغردی آتشن بوکی عجبدر اعجبات
چال بوکه آنم طفلدی امزوردیری مرضعات

بو ادادن بنک کوینود سنلک آشکاره اولور مادام
که صورتا آینه سنده معشوق جمال مشاهده سی
عاشقه یوز کوسترمیه نفس مقام سیر سلوکنده لذت
الم صورت بعنی غصه شادی ظاهر اولور و خوف
و رجا آریه اولور و قلب مقام سیر سلوکنده قبض
و بسط طتارور و روح مقام سیر سلوکنده هیبت انس
آدله آدلنور اما تجلیکه صورت طوتی باشندر
چکه احدیت دکزنده طلاه اول وقت نه عذاب
بلنور نه الم نه امید بلنور نه بیم نه خوف
بلنور نه رجا بونلی نته بلنه که خوف و رجا
کچمش نسنه در و کلجک نسنه یه تعلق طتار اولر

دکزه طلدی کسوانم نه کلمش وارنه کلجک

بلکی دکلی حال اننکا چنین حالدر ∴ شعر

∴ بو ات کرد و شه طرلایه یوو ارد اول این

بو یر شور دکزی بچون قلام اکسوک بو طرلادن ∴

وهم بونی محبونک غایتی اکی نسنه یه دریه بیورکه

اراده حجاب اولا وصال قومیه بودرکه دفع

حجابا ولا مستغرق اولا کینه محوا ولا اولت

مقامدر بو اکی خوفدن امین اولمدیراکه حجاب

اکیلکدر ولوبو مقامده بولکدن غیری

نسنه یوق دفع حجاب اولوب کوینمکدن دخی باک

یوق بندن باک اول وقت اولورکه سبحات جلال

یا الکلوری آنی کوبندر مکرن قرقه بو وجود کندو اولا

اولمشدر اودا ودنجه کیندر ∴ شعر

بو دردیوغه کعبه بیله کنشت ∴

∴ کلیکا طا میسکه بهشت

صباح طعنه یونی محالدرله ∴

∴ بوابن الودانم اسرکا یوق

نودنو دسیندر مزبلکه اجنم مندرج الود

بس احدیتا هلنه نه فرقو الود نه جانه نعیم الور

نه جحیم الور سلطان العارفین بایزید بسطامی

رحمه الله علیه حضرتنه دیدیلرکه کیف اصبحت

یعنی نجه ادنه لکدوک جواب بیردیکه لا صباح

یعنی بنم قاتمده نه کیجه واد نه کوندز شعر

اندم کیم بنم نه صبح نه شام ∴

قونه امید نه حال نه مقام ∴

انما الصباح والمساء لمن تقید بالصفة وانا
لا صفة لی یعنی کیجه کوندز شونلره اولور که
انلر صفتله مقیدلردر بنم صفتم یوقدر نه
صفت بلکه ذاتم یوقدر صفتم قجن ولا

لمعهٔ الحادی العشر

بلکه صورتله آینه اوزلشنم بوجه من
الوجوه نه اتحاد ممکندر نه حلول ممکندر
بلکی اراده حاصل اولان همان تجلیدر اول کورك

که بوندن حظی یوق حلول تجلیدن فرق ایدمزلر
بو حالدن خبردارد کوللر فضول سیلرلر شعر

دیر اول کیشی بو معنادن فضول ∴

نه تجلی بیلکه اول نه فضول ∴

زیرا حلول واتحاد ایکی ذاتدا سندم الوجود صورت
بعنلکی شهود کوزنده جمیع وجود بر ذاتدن غیری
نسنه مشهود اولمغه طاقتکرم جون ایکی
ذات یوق حلول واتحاد یوقت ∴ شعر

بنم سروا دبیلنه آ جلود ∴

عین بدر حکم حق بجلود ∴

صاحب کشفنا حکامم جوقلق کوروداتم

یوقلق کبی ذاتی کندویه علم حاصل اولوب بلورکه
احکام متغیرا اولدیغی ذاتی آثاردر نیجه
ذاتی آثار ایده لی ذاتنک بر کمال واردرکه قابل
تغیر و ثابتدر کوکل نور آینه ده تجلیه دکلنمز بلکه شیله
کوپود ؛ شعر ؛ دکز یوق بلکه سرچم بلوددر
شوقکم انده کوبیور الوان ؛ آکی بلمزسک
که نه دردم بنم کونیله کل نظر ایت تا کوره سن ؛ شعر
بو کنش دکم طغرا وستینه بر بلسر چوک ؛
؛ هر برندن شوق دکنجه سحیلود عالمه
جمله سنک نود بردر لیک دکی مختلف ؛
؛ اختلاف تجلیندر کم اچیلور عالمه

لمعة الاثنی العشر

هر کشیه که عنایت الهی برله حجاب سقامندن خلاص
بوله کشف فتح دولته ایرشه کشف فتح دولت قپوسی
آچله تجرد خلوتخانه سنده اتره یعنی قلبله قالبله
متوجه اولا اغیاردن عزلت ایده دوست کنده
آینه سنک کندولی دوست آینه سنده کوره سفری
تمام اوله **لا هجرة بعد فتح مکة** یعنی بیدن
مشرکه مکه شرفها الله فتح اولدی ایدی هجرت اولمز
شعر کوکل صورت سفردن دوردر ؛
کسر دریا جمالی نوردر ؛ پس بر خلوت
خانه دن سیر ایتمکه کوچ ایتمز **فاین تذهبون** یعنی

فخر و کبر ایسز بیدن غربت ایتمک ممکن دکلدر که
لا سیاحة فی امتی یعنی بنم خاص امتلرومه کزمک
یعنی بلکه شرف ایمان و کرامت اسلام و فخر توحید
ایله مشرف و مکرم و مفتخر اولمشلردر مسافه
لر قطع ایدوب سفر الی الله قطع ایتمشلردر ایروق
کزجک یر قلمایوب بدر دبوارده یولده کندی طلب
قلمدی قلق و اضطراب کرلدی بو مقامدن اصره
دخی ترقی ایدوب بوجلک تمام اولدی اضافت
ساقط اولدی اشارت محو اولدی بندن اندن
دیمک حکمی محو اولدی نجه محو المسون که
وجودک ولی آخری یوق تاکه بویکا او یکا دیمکله

کوچ یته بو اولقدر صاحب دعوتک دلی بونی ایدر
شعر خلوت اولدم سود کمله کورم غیرم د کل
کوربنم غیرم اولیدی خلوت اولمزدی درست ::
بل بندن صکره اکر سفر اولورسه بر ذاتده اولور
بر صفاتده اولور بوکا سیر فی الله دیرلر سلطان
العارفین شیخ ابو یزید بسطامی قدس الله سره
استدیکه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
آیتی اوقنور یعنی شول متقیلر رحماندن یکا بولک
بلک قیه لونیره اوردی نقل دیرلرکه کوزی
یا شی منبره اندی دیدیکه من یکون عنده الی
این یحشر یعنی شولکه انوک قتنده اولا قنجرو

حشر اولور یعنی اندن چقلمز کیدلمز نه سیر اولورسه
آنک ذاتنده اولور بر وقتده بو آیتی اشتدی
دیدی که من اسم الجبار الی اسم الرحمن یعنی
جبارلق اسمندن رحمن اسمنه یعنی سیرک اولور بر
صفتدن بر صفته دخی اولور اندن تجاوز ایتمز
سفر دردتدر سفر من الخلق الی الحق در اکا سیر
الی الله دیدکلری بر دخی سفر فی الحق در اکا
سفر فی الله دیدکلری بوکا مقام مرتبهٔ کمال در
بر دخی سفر من الحق الی الخلق در بر دخی سفر فی
الخلق بالحق در بو ایکی مقام مرتبهٔ تکمیل در

لمعهٔ اون آلتنجی

محجوب نور ظلمتدن یتمش بیک حجاب اکجون یرینه
طرکه محب حرکته کلور طلبده اولا محجوب
پرده آردندن کورده تاکه اول کورمکله بلسن اولا
دخی عشق شوق زنجیرلرین دیرده عشق مدد بله
وشوق قوتیله اول پرده لری بر برآجه اول
وقت سبحات جمال پرتولری یعنی معشوقک
جمال شعاع پرتولری عاشقدن موهوم غیریتی
یقاکیده اولانوک پرنه اوتره همکی عاشق اولا
شیله دینلمشدر ع هرچه طوترا اندن آکا طر ،
هرچه ویرر اندن آکا ویرور :. شیله دینلمشدرکه
بو حجاب دردکلری آدمک صفتلری در خود صفات

نورانی علم یقین احوال مقامات جمله کوکجک
خلقلر کبی بو حجابلر عالم عقول و نفوسده در
یا خود صفات ظلمانی جهل کمان رسوم و عادات
و جمله چوکن خلقلری کبی بو حجابلر مراتب عالم
جسمانیده در شیله معلوم اوله   شعر
؛؛ بردکلرکم نوردر یا خود ظلمت عجزدن
بلدکلرم هم یقین هم کمان اجنه در ؛؛
لیکن بنم دمرواد اول دمر بودر اکر حجاب
آدمک صفتلری اولمیدی کوک آدم کبیدی لو
کشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه
من خلقه یعنی اکر اول حجابلری اچی انک

بنورک بو نورلری بیله کم خلقدن طقندردی کوبنوردر
یعنی اکر خلق و خلقک صفتلری انک سبحاتی بو نورلر
کره لردی کوبنه لردی بودرکم کوردسن کوکله
کوبنمزلر حجاب دایم اولدقلرنده شمس بولنمز معلوم
اولدکه خلق و صفات خلقله حجاب دکلمش زیرا
آدم کوینمدکی بوکا سبب درکه اکله مامش لو حجاب
نردر اکله مدوغی بوکا دلالت ادرکه بونلردن غیری
حجاب واردمش پس انک حجابی کنه کندو اسملری
و صفتلری اولور خود صفات نورانی ظهور لطف
و جمال کبی خود صفات ظلمانی بطون قهر و جلال
کبی لا نوردر کلدرکه بو اسملر و صفتلر حجابلری

مرتفع اولاکن دیرلرکه اگر حجاب اولقدن کدرسه
ذات الله جل وعلا احدیت پرده لرندن طشادر
جمیع نسنه هلاك اولوربس معلوم اولدیکه
حجابلردن کیمی جمیع نسنه وجودله متصف
اولدیغی اسما وصفات واسطه سیله اولور اگر
کرچه هر نسنه نوك وجودی تجلی ذاتیله اولور اسما
وصفات پرده لری اردندن اتوابر پس انلك
حجابلری کندو اسماسی وصفاتی اولور نتکیم
صاحب قوة القلب بیورمشدرکه حجب الذات
بالصفات وحجب الصفات بالاسماء یعنی ذات
حجابلری صفتلریدر صفات حجابلری اسمالردر

صفات اولورکه ذاتدن اعتبارا ولا اثری غیرینه
تعدیه ایتمیه حیوة وعلم اراده کبی اسما اولورکه
ذاتدن اعتبارا ولا اثری غیره تعدیه ایدر خلق
ورزق کبی معظم اسما یدی اسمدر که ائمه
سبعه دیرلر دردکه حی وعالم ومرید وقادردر
ارکان الوهیت دیرلر اوچ که متکلم جواد مقسط
درکه متمم ارکان الوهیت دیرلر اگر حقیقت حاله
نظر اولنسه انوك حجابی کندودر شدت
ظهورله محجب اولمشدر وسطوات نورله مستتر
اولمشدر ظاهر اولدر ولیکن اولمزسن کورمکه آشکاره
بنجه ادراك اولنور اولکم کوزده مستوردر ::

کوردم بلمزم که نه کوردم لاجرم بونی دردم شعر

∴ بونکه اولن حجاب بینه بوکنه هر باد ∴

کن لوسن عالملره هم اولمسن کن آشکار ∴

∴ هر نه بقسم حقیقتا انم سن سن کوردن

کرجه بت داخی کوردسم انم سن سن اغیار ∴

لایق دکلدر که اکا کندودن غیری نسنه حجاب
اولا زیرا حجاب محدود نسنه یه اولور انك
خود حدی یوق هر نسنه که عالم صورتده بر عالم
معنیده کوزلده هبا نوك صورتیله اول هیچ
بر صورتله مقیدا ولمز هر نه که اولا ولمیه اول
هیچ نسنه اولمز هر نه که اولا وله اول نسنه کنه
اولمز زیرا انلوق کندو ∴ شعر

∴ سن جهانسن هر نجکم اولسن سن آشکار

هم دکولسن هر نجکم اختیار اندولدو نهان ∴

∴ نجه اولدك آشکاره چونکه پنهانسن مدام

یا نجه کزلو اولاسن کم عیانسن جاودان ∴

∴ هم عیانسن هم نهانسن ایکیسی داخی بیله

هم نه بوسن هم نه اول هم اول بوسن بی کمان ∴

لمعه الثالث و عشر

۱۳

مجمله محجوب بودایره فرضیه ایله که اول دایره
ایکی بولکده سن ایکی یای شکلی ظاهر اولور اول
خط که وهم تصوردله وار ذکر نود واقع یوق

کونور منازله وقتنده نجنکه اول خط طرح اوله
دایره اول نجه یسه همان ایله قالور منازله اولکه
حق تعالی اسملرندن برا سمله قولدن بکا
یونله قول حقدن بکا عروج ایدر جذبه سلوک
جمع اوله ضروری بر یوله ودشنده بر اعلا بر
یقین به اسفله یقین ملاقات حاصل اوله
بو مقامه منازله دلو بندن غیری دخی مقام
دخی وار برسی عروج دیدکه عبارتدر سالک نفس
ناطقه سن شویله تجرد بوله که هیکل جسمانیدن
چقره لباس ملکیکه اندواجه کره برسی دخی
معراجه عبارتدر سالک قیدندن خلاص

بولبا اطلاق قرار سنه برسی دخی تدنی دیدکه عبارتدر
سالک جمیع مرتبه سنه مرتبلو مرتبه سنن قویه
کندوسی ذات نوریله مستهلک اوله برسی دخی
تدلی دیدکه عبارتدرکه حق تعالی تجلی ذاتده سالک
اوله ذات سطوت هیبتندن نکل کونه عقل
دوحی جسمی اندن طبطلو اوله سر قاب قوسین
او ادنی ظاهر اوله شعر کسترسکا جهانک دولعیله بیلی
خط اولدی آده بیرینه بونوری بوظلم ∴
∴ کر اوپیاسن بلسه سکا بوموهوم خط
بلسن بی شک خلوت سن حقیقت ازقدم ∴
هرکه بو خطی شویله بله که وجود حقیقی یقدر

بو موهوم نسنه در یقین بله که کلی نسنه
حقدن غیری هیچ در وجود حقیقیسی یوقدر
اولدرکه اوله حقیقت حقکدر اما بنم بو اشارت
واردرکه کورکده بلنه بودر خط که فرض
اولدی کورجه وجوب امکان قدم حدوث
آراسنم زایل اولور صورت دایم اولکی کبی
اولمز دیوا خطلر انوی باقی قلور حکم زایل اولور
کوز خیال ایلمه انم قل حقدای سرفراز
مرکز اولکم اولدی انم اول حقیقت اولمز
دیوا شول فردانیتکه یه جذبه سلوک یه ما دلله
حاصل اولمز ولا بنم انوا منکشف اولور

بنوک کبی فردانیت وحدانیت سرا بنده سی یوردینه
اعزیمزا اکر کبکل امکانیت کوینی انزی قلمیدی
همان اول اولمیدی نه یی حق بلور اول بلیدی نکم
حق ادا اول ادیدی بندن بیله سی کلی نجه وصفه
کلمز بلکه انوک کنزلمسی اولیدر شعر
بو نذنا لادوسروک وصفی دلیله اولمز
سر اتمک آنی بلکم یکولکا ولا قد کنزم
احدیتنه آدی اعتبار ایله کثرتا طلاق الور
بلکه احد جمیع نسبتلرم شبله ساقطدر میحون
واحدکه جمیع اعداده ساریدر مثله واحد اعتبار ایله
کثرت اطلاق اولونه الی به نسبت تضعف ایلمز وجه

نسبت ثلث دردر نسبت ربع مالانهایه بله ذات
همان واحددر جمیع اعداده ساریدر اگر
واحد اولمیدی اعیان ظاهر اعداد اولمزدی اعداد
آدی اولمزدی اگر واحد کندو آدیله ظاهر
اولمیدی اعداددن غیری ظاهر اولمزدی احدیتی
بجلین خلاصهٔ کلام بودرکه اگر حق تعالی
جمیع نسنه به تجلی ایتمیدی جمیع نسنه لر حقیقت
ظاهر اولمیدی اگر حق تعالی کندو کندولکی
آدیله ظاهر اولمیدی هیچ نسنه ظاهر اولمیدی
شونکله منقولدر مادام که حق تعالینک تجلی
سی عالمده ساریدر عالم باقیدر تجلیسکم تجلیدن

خالی ولا فانی اولور والله اعلم ∴ شعر

∴ اگر جمله جهان سن سن جهان ننه
وگر بن هیچ دگل ایسم فغان نه ∴
∴ یقین بودرکه یوقدر سندن اوته
بس آرده دشن بنجه گمان نه ∴

حقوق بنلکی سنلک بولدکدن بلمک الور زیرا
سن آنی هیچ بولکدن غیری نسنه بلمزسن بس کندو
نفسکی بلمک العدس آرده اول بویوق توحید بو
معنیادن نه دسنا اولور بیله اگرکه وجود حقدن
خلقدن کیم بلکی کلک کندو بوسری آذکسنی اگر
دیو بصیرت نظریله بقمزلر عالم وحدت نحو سندن

جانلری مسنا منه ادمز بلکه عددلرك افرادی
وجدتم بعدد یعنی بربره ضربا ولنسه همان
بر اولور بو کوره کولنا اعدادا اشکالدر بنم اسرار
چوق اهل کوك بوکا مطلع اوله

لمعهٔ اون بشنجی

محب محبوبك کولکه سیدر کرچه که بنفسه
وجودی یوقدر اما حسن وجودی وار ازهرقنده که
محبوب کیم بلسنده کیدر اکا تابعدر اندن ایرلمز
مصراع کولکه نوردن نیجه سی ایرلسون ،،
چونکه اکا تابعدر اوده نیجه کیدر اکر کیتمز بحکم
ان ربك علی صراط مستقیم یعنی موجودك

حقیقت بر اسمدر که انك حقیقتی و اول اسمدندر
مرجع و مآلی اکا در اول اسمك طرزی یولنجه کیدر
انك یولندن چقمز کرچه بر اسمه دخی نسبت ایدلمك
اولا کرکدر منقولدر شیخ ابو الحسن مناجاتنده
شویله درمشدر ذکرك الناس بجنسیاتهم والطائع
العاصی بعصیانه وان من شیء الا یسبح بحمد
ربه ان عصی داعی ایمانك فقد اطاع داعی
سلطانك ولكن قامت علیه حجتك فلله
الحجة البالغة لا یسئل عما یفعل وهم
یسئلون یعنی سنی اندجی سنی اکادر و تماسیله
سکا عاصی اولجی سکا اطاعتا ایتمشدر عصیانیله

اگر سنکا ایمانه قعرجیه عاصی ولدیسه
سنوک سلطانلغنکه قعرجیه مطیع اولدی
جنوك بیلمدوك اوذدینه طردی که جنّا ردمك
سن کندر اگرچه اوندرجی سن هادی سن
مضل سن بس جمیع موجودات کندو اسم
مقتضاسنجه صراط مستقیم اوذدنه در نه
ضالدرنه مغضوبدر بواهر بری بر اسمك
مظهری در حق تعالی ول اسمك مقتضاسی اوذینه
جکر اول بولجه طرزی کدر اکلمزدینی اراده
الله مخالفتا ولمزو لكن بر اسمه دخی نظر ایدجك
اولیول اگر دمتلا صلاة لنا اسم مضله نسبت

طرودر اسم هادیه نسبتا کری در مادام که حکم
اسمك صفتك ولا تقابل واختلاف الور هادی
مضل دجیم منتقم دیلود محکم اسم صفت
آردن کره حکم اولا تقابل واختلاف قلمز
سؤال چون هر وجود بر اسمك مظهردر انك مقتضاسنجه
صراط مستقیم اوزرنه در بس بعثت انبیا دعوت
اولیادن فایده نه **جواب** بو مقرردر که موجودات
قابل جمیع کمالاتدر فایده اولدر که بر اسمك
مظهرندن بر اسمك مظهرنه دعوت الینور تا که
مقلب القلوب مقتضاسی ایله ظهور ده کله فهم
ایتکه علم کلامده مسئله خبرده اولنشوکه

دشمنه سن بقدر دهرکو غبت عالمده خلقی دد دکول
کرچه ایشلدرین بلدروك اولمدیسه مستقیم ؞
؞ ذیرا اسمادن نشانله ایشلنور بلورده ایش
ذات وصفك حکمنی حکمندن الور هب مقیم ؞
شیخ جنیددن رحمة الله علیه صوردیلرکه
توحید ندر جواب ویردیکه بن چالجیدن
ایشتدم که یعنی ایدر بنوم کوکلوم چالجیسی که
بنوم محبوبمدر دیکشا بونی ایدر شعر
؞ ازلدی کوکلوم دلالی دلدوم آنوك بکی
اولدوم اولدوغیلین اولا ولدا اولدوغم بکی ؞
شیخ حلاج منصوره رحمه الله دیلرکه سن

مذهبده سن ددیکه الله مذهبنده یعنی
هرحالده اکا مطیع ومنقادن انك حکم وارادتندن
طشره دکولن اولکم هرادان عالمك دنکنه دزملدن
سنکله بیزم دکنم قاجندن بسربربرین ؞
؞ دنکا ولمرجونم هوس یا خود صونی کیشنوك
اولجون بری دردنکدن دنکی سن آندن طدن ؞
اکزیده وزا ولمدوغندن سایرده کورلك کورسه
اولکنزلك دکلدر بلکی عیندر اشلوقدرجون
بنم شبهه کلورکه اکورلك نیچه دا اشلوق الور
محسوسا ندم انکا تمثیل کتردی ددیکه قاشك
یا بولك طغرلغی اکرلکشندر ذیرا قاشی ویادی

اول وقت ممدوح مقبول اولورکه اکوزی اولکر
مراد بوندن بودرکه هر حقیقت که انک منشاء
بر اسمدر انک دخی اولدر اول اسمه نسبتله انک
استقامتی اول اسمک مقتضاسیدر کرچه بو اسم
دخی نسبتله استقامتده کولسه مثلا حقیقت
که انک منشاء اسم مضلدر بو اسم موجبنجه
ضلالت عین استقامتدر بو امر نسبی اولنه
طوغری کیدر کرچه اسم هادی یه نسبتله استقامت
دکلسه. اما آخر الامر حقیقت جامعه اسما وصفاتدن
منفصل اولا توجه اسم الله اولاکه جامع جمیع
معانی واسما وصفاتدر جمیع نسبته هب

استقامتده اولور التائب من الذنب کمن لا ذنب له
بویله اشارتدرکه حقیقت عالم کره کبیدر هر قنغی
که بر موقع بصه سن اوراسی دوغریدر جمیع طرفلک
نسبت علی السویه در ایراقلقده یقینلقده تفاوت
یوق قال الله تعالی ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت یعنی الله سبحانه وتعالینک
تجلیسی نسبت مخلوقاته علی السویه در تفاوت
همان قابلیتلرده در زیرا جواد مطلقدر تجلی
یوق عرش قابلیتی ذره نه تجلی اولان نسبت بحسبه
فرجه قابلیتی ذره نه ایله در بو اختلاف که
حاصل اولور قابلیت اختلافی فندن در بونلر

چوق دلو سسلن بو اسراره اطلاع اوله ولا بر مرشد
کامل طلب ایله تا که حقی باطلدن سکنا فرق
ایدیجیده هانی قنجرو وار دوق فانی محبت فانی
بو سوزکنه محبته رجوع ادلوم بلکه محبت
کنتی که عیانده وجود مطلقدن مشرق غیبدن
که هویت دطغدی یعنی واجب سابیسنوک سرابده
آشکارا اولوجهاسنه یعنی ممکناتا وزرنه چکدی
اندن صکره محبته خطاب ایتدی که ای بنوم
محبوبوم سایمه نظر ایلمزمسن الم تر الی ربک
کیف مد الظل یعنی یا محمد نظر قلمزمسن که
ربک سایه سن نجه دشمشدر اول سایه نوک

جعلمسنده بی کورمزمسن مصراع اوده مرنسنه
کحذا کبی در قل کل یعمل علی شاکلته یعنی هر
نسنه عمل کنود شکل اوزرنه ادر یعنی سایر
جمیع نسنه‌ده تابعدر انک وجودندن شخصک
وجودن کوده مزمسن بو عالمک وجود اضافیدر
که وجود حقیقینوک سایه سیدر ای منشاهن قلمقدر
بونی مشاهده قلمزمسن دخی بندن اعتبار ایتمزمسن
که شخص حرکت ایتمسه سایه حرکت ایتمز زیرا حرکت
تابع سایه‌در سایه تابع شخص بن حرکته تابع
شخص اولور اگر شخص حرکت ایتمسه سایه حرکت
ایتمز ولو شاء ربک لجعله ساکنا یعنی اگر ربک

دلسه آنی ساکن قلوردی وجود کورزدی نتکم
شیخ محی الدین عربی بیورمشدر اعیان ثابته قوادرکه
وجود قوقوسن قوقولامشدر حق تعالی بیوردی اکر
بنوم احدیتوم کنشی عزتوم مطلعندن طغسا سایه
دن هیچ اثر قلمزدی یعنی بنوم ذاتم تجلیسکم اسما
وصفاتیردر لرنشوز تجلی قلد امکانیت
ظلمتندن هیچ اثر قلمیه نه شک هر سایه کنشی قنسی
سی اولا انک کنشی حکم **ثم قبضناه** انی کزدکرر **شعر**

طتری یازی کنشدر دخی بن ::
بو نفس کولکنه اولمز یرده ::

کولکه اولیدی کنش ادر عجبسدر هر قنده که
کنش اولا سایه اولمز سایه نوک وجود خود کنشدر
اولمز هر نسنه نوک ذاتی وار دور سایه ذات شخص
در سایه جمله کی شخص حرکتیله در **شعر**

ادم دنیا ایتنا وجود مدام ·
ادر حرکات کولکنه تا کام ::
کولکه که چون الدم بولدی مایه ::
پس اولدی کندو واصل سایه ::
نسنه که وجود عاریتدر ·
وارلیغ تمتع عاریتدر ::
وارلق که قیام حقیله در ·
اولا ولد کل الاآدا ولور ::

شیخ الاسلام عبد الله انصاری بیورر هر مخلوق
حادثدرکه نا مخلوق قدیم برله قائم اولا اول مخلوقك
وجودی نا مخلوق وجودنده محو اولدیغی حقیقت
سالکه صافی وجود مجازیدن پاك اولامیدقچه
عادت اولدیغی دمکدر نه دمکدر سن بن دیمکدر
سنی ایکی ایکدر وار فعنده ایکلك بوقدر یا حقیقت
وجود حقکسه بردر ایکی اولمز یا وجود حقیقی
بردر ایکی اولمز الحاصل سالکك تحرکیم تصفیه
ظاهر و باطن قلبه وجود مجازیدن بیگانه اول عادیت
کنه یردادر بنك سنك کمدر بوالک اولدقده بو مقام
اول مقامدرکه شیخ حضرتلری کاه کاه بو مقامدن

خبر ویردی حقیقت سالکدر جوکو فانی
اکر حقیقت سه بو قدر حق ثانی

لمعهٔ اوز التسبیح

بو خیال بازاستاد پرده هنکامسنده اردنده
کلکه سی دلودر لو صورتلر بیرونه بکرمز شکل
لو کسنر دکه او لصورتلرك وشکللرك اول
حرکاتلرکه سکناتلرك حکملری و تصرفلری
هپ اول استاد الندهدر استاد پرده اردنده
کزلو جونکه پرده کزلو سکا معلوم اولورکه
او لصورتلرك افعالی ینه امش کمو کمش بوسوز
سکا تمثیلدرکه بو نعدن بلسن سن کله فاعل

حقیقی اراسندن حجاب ظلام دن غیریتنه دکونك
چون سالك سیر سلوکله بو مرتبه لردن انتقال
ایده عالم حقیقتده دوشنه بو صور حسیه لر
اوردن کره بلکیم فاعل کیمیش :. شعر
:. قامیسنی کورورسن بربلوکزا یستدر
لیك یرده اولدیغیچون کزلو اولور حکمتی :.
:. هر قچن یرده کره بلمزسن اندن غیر سن
داخی اشکالیله قلمز بو شکللر دینی :.
اما بو تجلیده جمیع نسنه معا معا ثابت اولمز
ان ربك واسع المغفرة یعنی سنوك ربوك
مغفرتلری چقدر دکله سری بوکا اشارت

ایدرکه جمله ممکنات کاینات انوك یرده بر
شعر :. کنسدر حضرتی انوك که کونین
قیتنده قامسی سنوانر دکنزر :. اول فاعل
اولساپانا اوزدن کزلو وهم لا یعلمون یعنی
انلر بلمزلر والله خلقکم وما تعملون یعنی الله سزی
یرتدی سز بلمزسز دمك سری اشکر انلره غمزا یوردی
نه دمکدر معنیسنی بلمدی جرأو تهرا معلوم اولدکم
شعر بنده انی بلکه جان قیلور سجود :.
:. هم کنش بولینوزا ایله دردی جود
ودخی مفهوم اولدکه انك وجود حقیقیسی یقدر
بلکی وجود مجازیسی دخی کندودن دکلدر انك

لمحه اولایه انك قدرتی اولا ⁂ شعر

⁂ هم اندن بلکه جان قیلو سجودی

کستردن هم بولوت ایلتدی جودی ⁂

واقعدر فعل بیر الا بیردر کم تجلیسی بیر صورتده

کستردر هر بیرده بر آدله آکلور یسقی بماء واحد

ونفضل بعضها علی بعض یعنی جمیع اوت

بر صو ایله صو ویرلور اما بقدر واحد بعضی بعضندن

بحسب قابلیت یکدر کیمی داد ویر کیمی دوا ویر ⁂

لمعهٔ اوننجی

بو لمعه نوك مبناسی ولدر که حق تعالی بر تخصیص

بر صورتنه الی کثرت تجلی ایتمز وجودده تکرار

اولمز معشوق حکمله که هر کون بر شاندهدر

هر لحظه جمال وجلال صفاتیله یکدربجه هر برسند

بر درلو تجلی ایدر عاشقه بر درلو دخی یوز کوستردر

عاشق معشوقك بونی نوردیر بو تندن بر درلو ذوق

وصفا بولور هر نفس عاشق بر درلو دخی کورمك

کستردر معشوق جمالنی نقدر جوق عرض ایدر

عاشقك کوزینه دخی خوب کورینور نقدر که معشوقك

خوب تر کورینه عاشقك معشوقندن بیکانه لغی

آرتر تردیر آدهشتاده کندودن کیدر انبساط

قلمز عاشق بیچاره مسکین معشوق نازنین

جفاسندن بجر محبت دوستلق بناهنه صغنور

جميع نسنه دن تعلقنى كسر عشق كوشه سنى كندينه
يوقايلر يا دلقدن ايكيلكدن برلكه بيجانلغه
كلور شويله دمشلردر تجلى الهى نوك نورلرى
ظاهر اولمسى استعداده كوره در دخى دمشلردركه
فيض الهى قابليته كوره در استعدادله قابليت
آراسنده فرق بودركه قابليت صفت ذاتيه در
نه شرطله نه امر زائد يله مشروط دكل استعداد
شرطله امر زائد يله مشروطدر ∴ شعر

∴ نفس آريكه كوكلك يرى مصفادر اولا
اولجانده تجلى يه مهيا درقا ولا ∴ شعر
∴ كراولكى اولركسندن بى نصيب بى نظر

نثر ∴ بو آثر كسندن اولمز اودر صنعندن كندو
بو مسئله ده خلاف واردر بعض مشايخ قولى بويله
دركه ذكر اولدى بعض مشايخ قولى نقل اولنه
بونن برفنا يده واردر كركلركه بيان اولنه كوكل
مهبط انوار عزت ومحل قدس الوهيتدر آنى تصفيه
قلمق شويله دركه كوكل علايق ظاهره نك خار و
خاشاكندن جاه مال عز نا ذلكى مثلا تجريد سيركه
شويله سيرده كيمه وعوائق باطنه نوك دنكارى
يعنى الله محبتندن غيرى محبت تفرقه مصقليله
جلا ايدم يالك قلده دائم عزلت ايدوب خلوته ملازمت
ايده هوا وهوس وفكرلرن اچندن جمروب

كيده ذكره ملازمت ايدن شيطانك وسوسه
لرندن ونفس امّاره هوالرندن كچه چونكه بو تخليه
تخليه حاصل اولا پادشاه فرد واحد سلطان
اولوكلده تجلى ايدر بوكا مستعدّن نفسدن
اولنوركه تجلى قابليته كوره در ظاهر اولمقلغى
استعداده كوره در بونك دخی وجهی وار
يا مبتديًا بالنعم قبل استحقاقها يعنى اى نعمه
مستحق اولمينلره نعمت ويرجى ملكك بونی بيان
ايدركه محبوب چوندلركه كمالى عاشقه
كوستره عاشق كوزنه جلوه ويره اول جمال
پرتولرندن اكا بر نور عاريت ويره انوركله

استعداد كسب اولور تاكه اول نورله جمالى كوره اندن
تمتّع ايدن بندن معلوم اولدى كه ظهور نور استعداددن
مقدّم ايمش چون اول كوزمكدن حظ تمام اولا
اولنور نور فيض وعلوى عاشق كوزنه بر نور دخی بغشلر
استعداد صنوردی حاصل اولور اول نورله
اولكی نوردن روشنتر بر نور دخی ملاحظه
قلور مصنّف مختاری بو مذهبدر بو فايده دخی
واردر كه كك بيان اولنه تجلى تابع قلبمیدر يوقسه قلب
تابع تجليميدر بعضلر قتنده تجلى تابع قلبدر بعض
قتنده قلب تابع تجليدر شيخ محيى الدين عربى قتنده
مختار بو قولدر زيرا عارفلر وكاملر قلبلرينك

مخصوص كيفيتى و قابليتى بو قدر انى حقدن غيرى نه
نسنه صغمز نسنه كورينور هر صورتله كه حق
تجلى ايدر قلب اول صورتله بوكا فيض اقدس دركر
كه استعداد بعضيلرى محجوبلرى قلبى بونك خلافنجه در
بو بللوك تجليلر قلبلرينه تابع در بكا فيض مقدس
دركر قلب نه صورتله اولورسه حق اول صورتله
تجلى ايدر محققلردن شيله منقولدركه حق تعالى
قيامتده نه صورتله كه تجلى ايدر عارفلر آنى
بللر تحجر قلهلر محجوبلر مادام كه كندولرولك
صورتله تجلى ايتميه بلميهلر انكار ايده لر
بونكه دنلمشدر فيض استعداد بعضيلر

فيض مقدس استعداد بسلكى شعر
مكتب خلق ايچره الندر بو خلقك ابجدى
خالقك محمود اولا ولنجه خلقك احمدى
غايب اولمش كوكلكى حاضر قيلى كور بر نفس
تا اولاسن شاهدى حق جمله خلقك مشهدى
بونك اذن در صوسز مثالى دكن صوين
ايچره نقدر ايچرسه اول قدر صوسزلغى ادر نقدر
بولمق چوق الا طلب چوق اولور شعر
يتى كم استمزسن بولمزسن
بولدوستى بولمنجه استمزسن
بو صونك صوسزلرى هركز قنمزلر ايچمكدن اوصنمزلر

شعر کوبجک کرمسینه کوزدن بسمز

دونکرماسنه مشتاق اولیبن

معاذ رازی رضی الله عنه سلطان العارفین

بایزید یازدی که شعر

ایچبن عشق شربتینی لشیله اولدم مستغرق

بودرخی جوعه ایچرسم اولوم بی شبهه یوق

بایزید جواب یازدی که

ایچدوم محبت جامنن بری بر بیوك استنه

دوکمدی هرکز قدح بنماخ هرکز قیمدم

کرسنی بوکونن یوبیلکز کوم

طمیوب الا کروخکرسم دیدم

مشایخدن بری عزیز دیشدر که الیسن حبی وبین
ربی فرق الی انی تقدمت بالعبودیة یعنی
بنوم له ربم ارا سنده فرق یقدر الا بوقدر که
بن اندن قللغله اوکی منمدم یعنی بن حالت
دلیکه یقلق استدم که بنم افتقادم احتیاجم
انك جودینك کلیدی دیدر بو سوزدن مفهوم
اولان اولدر کم استعداد ظهوری نوردن
مقدمدر بر عزیز درخی بونی اشتری جواب
ویردی ومن اهدی الاول دیدی تتمه
حدیث نبوی در علیه السلام سبب دودر
اولدکم عربا یوذ دوه بی صاغ دوه ادسنده

بعلمزدی سر آیت ادر بو حضرت رسالت علیه
السلام بونی استدی جوابنه بونی دردی ومن
اعدی لاول یعنی اول یوزا ولانه کمدن سرایت
اتدی دیو بیوردی بو مقامه شیله در مکدر
جودك کلیدلی اول نره ادی یه سنوك ذاتك
اول قتنده ادی که افتقار کستردوك وعنده
مفاتح الغیب یعنی حال بودرکه غیب کلیدلری
آنوك قتنده در پس معلوم اولدی که استعدا
صوکمش مختار مصنف بودرکه شیخ خرقانی
رحمة الله علیه بو مقامده ارشاد فرمیاد
اتدی که انا اقل من ربی بسنتین یعنی بن ربمدن

ایکی یللو آزین بو سزوك بیانی بودرکه یل اوچ در
سرمدی یلی درکه مرتبهٔ احدیتدر ابدی یلی درکه
مرتبهٔ واحدیتدر زمانی یلی درکه اول عقل
آخر مرتبهٔ انساندر احدیت واحدیت مرتبه لرنده
بن ربمدن آزین در مکدر بعض نسخه ده باثنین دو
یعنی ایکی سنه ده ربمدن آزین در مکدر بری وجوب
ذاتی بری غنای مطلق شیخ ابو طالب مکی شیخ
ابو الحسنه ایتدی هو خالق العدم کما هو خالق
الوجود یعنی الله تعالی نجه که وجودك خالقدر
عدمك دخی خالقدر بو سزلر بکا مؤیددرکه
استعداد موجوددر بعض مشایخ مرادی شیخ محی الدین

عربي ده ايتديكه حكمة الله شيله اقتضا
ايتمشدركه چقدقده لكن هيچ آفريده نك استعدادي
خاصنه اثر ايتمز بو حقيقتده استعدادي بر حقيقت
استعداده نه ميل اولمز مثلا حق تعالى دلمزكه
استعداد انساني استعداد كلبه مبدل ولا والا
انقلاب حقايق اولور بلا ده تك اثري شوندر دركه
بر استعداد خاص بر محل خاصه تعيين ايدر مثلا اراده
شيله اولديكه ملكلك استعدادن ملكه ويردي
آدملق استعدادن آدمه ويردي بو سوزلك دقيق
سوزدركي فهم ايله تا كه ظاهرنه بقب خاطره شبهه
كلميه بو اسناده تكلوك حاصلي بودركه حق تعالى عالم

غيبيه اعيان ثابته ده قوللنك ذاتنه بر استعداد
ظاهر ايلدي كمسنوك ده دنسله كمسنوك ودنسله
دكول تا كه اول استعداد بر له وجود عينيسونك
تجليلرين قبول ايليه چونكه بو مقامه حاصل
اولدي بس بو تجلي واسطه سيله عالم شهادتده
بر استعداد دخي بولا بو استعداد جزئي بر له وجود
مشاهدي وحاضر قبول قلا اندن نصكره
بحسب احوال هردم هر لحظه بر استعداد حاصل
ايدر اول سببله بي نهايت تجليلردن اكا قبوللر
ايچله چونكه تجلي نك نهايتي يوقدر هر تجلي بر علمله
دربس آنك علمنه دخي نهايت اولميه لاجرم

درب زدنی علما اصحاب رأی بونلری بوطایفه دن
که سیر الی الله تمام ایتمشلردر سیر فی الله وصلت
بولمشلردر شویله صانمیلر که چون واصل
اولدیلر غصه حاصل اولدی مقصود و مرادک
غایتنه ایردیلر والیه ترجعون یعنی اندن یکا
دوندیلر نه قانع اولدیلر هیهات هیهات های قنی
سن منازل طریق الوصول لا ینقطع ابد الآبدین
یعنی وصول یولنک منزللری کسلمز ابد الآبدین
دیرجوندر دیمک ولا دادن اولمدیکه اندن کیلدی
ادی سلوک نجه منقطع اولا یول نریه ایرشور
اگر دنلین بر همان کوکلی بیر سه بس کلمکدن نه

فایرع اولدی ابو الحسن نوری رحمة الله علیه
بو یولک بی نهایت اولدیغندن شویله خبر ویرد که
شعر جمالینی آنک کوردم دکل اول کوردکم کبی
نه یوزدن کم کوردم آنی صوردم کوردکم کبی
اگر واصللر ایسترسه کلری مقامدن اعلا
اولا مقام طلب ایتمکه باعث اولمزلرسه بو قدر کم
بولدیلر اکا قانع اولدیلر ثم رددوهم الی المقصود
یعنی بیلدیکنه کوستلرنه الدک مقامنده
قالورلر خالدین فیها لا یبغون عنها حولا یعنی
ابدا لاباد انده قالورلر اندن انتقال ایتمک ایسترلر

لمعهٔ اوتوزنجی

عاشقك علم الله ده اولدغیله كه وجود عینیده
وخارجده اولمدوغیله كه وجود عینیده بو اكسوك
آدا سنده ادام قلمشدی هنوز معشوق یوزین
كسترممشدی چون خطاب نغمه سی آنی عدم
ایچوسندن اویردی اول نغمه ایشتمكدن اكا
شوقدن ذوق حاصل اولدی ذوقدن وجد ظاهر
اولوب وجود عینی بولدی اول نغمه نوك ذوقی
باشنه بیجردی عشق سوزین لیلی كلدی ؞
شعر دیلمشدر بو سوز هم بندن اولدین
كه قولق عاشق اولر كوزدن اولكین ؞
عشق آنك اوذرنه مستولی اولدی مصراع

كیم زیادت قیلجی اولورسونلر سودكین ؞
انا المحب لمن یهواه ذوّاد یعنی سوجی سودكین
زیادت قیلجیدر تا كنسی نغمه سی كه زیاده
قلجی اولورسونلره سودكین ظاهر باطن سالكلك
كیدر و بو حركتده رقصه كردی تا ابد الابدین
نه اول نغمه دكوزنه اولدرقص و كنوز نجه
دوكنسون كه مطلوب حقیقی نامتناهیدر بوآدده
عاشقدر نغمه سی همان بنی ایدر ؞ شعر
آنلا كه كوزم اجدوم كوردم دخی كم نوكی ؞
قولق كه آنی طتدوم سندن ایشتدم آواز ؞
پس عاشقده ایم معنیده ده رقص اجنده دكوجه

ظاهرده ساكن كورينور وترى الجبال تحسبها جامدة
وهي تمر مر السحاب يعني طاغلوكه كوردسن صانرسن
كه ساكندر حال بوكه يل كبي كچر شيخ جنيددن
رحمة الله عليه مرويدركه بركون مجلسنه
حاضردم ابو سعيد خرازنسنه ايدردي ابو الحسن
نوري رقص ايدردي محمد اديم ايا قوصاردي
جنيد هيچ حركت ايتمزدي محمد ادي بر جنيده
ديدي كه نيچون قرنداشكه موافقت ايتمزسن
جنيد بو آيتي اوقودي ايتدي نجه ساكن اولي
بلسون كه هر ذره بر كلمه ذكر كلمه بر اسم
ذكر ايتمك بوذلي وار مردلوك بو سرى وار

هر سزوك مجيدن بر اشتمك وار خرق عادت آدم
سوزن اشتمكدر دكلدر بلكه جمادات سوزين
اشتمكده در اوليانوك مقام بو مقاملردر
تحقيق كه جان قولاغيله كوكلك اشتمسن ايديجي اشوحج
بو بلاسن السماع طير يطير من الحق الى الحق يعني
اشتمك بر قوشدر حقدن حقه اوچر منقولدر
كه جنيد بغدادي رحمة الله عليه شبليه
قدس الله سره ايتدي بر سرى كه بن آني خلوت
خانه لرده سرداشلره پنهان ذكر ايدرسن آني
منبرلرده آشكاره ايدرسن شبلي جواب ويردي كه
انا اقول وانا اسمع وهل في الدارين غيري يعني

بن دخی دم بن اشدم ای جهانك بنم غیره ودمبدم

شعر هر قوقوکم سکا مشکیله قرنفل بیلدرر

شانه سیدر زلفنوك ریحان سنبل بردر ⁂

⁂ بلبلوك گل مجلسندر که اشدرسن نغمه سن

گلدر آنی دکلدن صنما که بلبل دکلدر ⁂

لمعۀ اون طقوزنجی

عارفك گوکلی که قیددن وتعیندن مطلق ومنزه
عزت وعظمت چترلرینوك قبه لریدر و تجلی
وغیب وشهادتده گوزلری جمیع اولجی یردر
بو گوکلك بر همتیدر ادر که اکا حد و نهایت یوق
اگر فلك قدحیله هزار باده چکه هرزه همت اولدر که
ینه باده چکه لاجرم انك گوکلی وسعتی
بر حدده در که شویله نسنه که جمیع عالمه صغمز
جمله عالم انك قبضه سنده در گوکلك اجنده
صغادر ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی
قلب عبدی المؤمن یعنی بن یرلره وگوکلره بیغ
صغمزدی ولکن مؤمن قولوك گوکلنه صغدم
فرداینت سراپرده سن وجه انیت پادسنك
طنادر سلطنت بادکاهن دود اشلرین آلود
طنادر حل وعقد قبض وبسط تلوین وتکوین
وتمکین انك ظاهر الودر فاذا قبض اخفی ما اثره
واذا بسط اعاد ما اخفی یعنی حق قبض اتسه آشکاره

اندوكن كوكلر ايچون بسط ايتسه كوكلدكن آشكاره

شعر بيت كه حسننده صغمز عالمه بودر عجب

عاشقك كوكلنه بكاسی صغیردخا نمدن ؛

سلطان العارفين بايزيد رحمة الله عليه

كندوكوكلكيك ليكندن شويله خبر ويردی كه

عرش وصد باد عرش وصد هزاران بونجه عرش دخی

شول كه انك ايچنده اكر عارفك كوكلنك بر كوشه

كيروب چقرسه عارفلك انون خبری اولميا جنيد

رحمة الله عليه بونی ايشتدی ديدی كه بونجه

خبری اولاكه المحدث اذا قورن بالقديم لم يبق له

اثر يعنی حادث قديم ايله مقارن اولا انك

اثری قالمز چون بايزيد بوكا نظر ايتدی كه حادثدن

اثر قالمز ايسه ديدی كه سبحانی ما اعظم شانی

مثلا بو بوزدن بر بردق دوزدی صو طولدردی

چون انك اوزرينه كونش طوغدی بر دخی صو بولدی بر قدر

اثر قلمدی ايسه ديدی ليس في الدارين غيری ديار

يعنی شخص ايچون كه يقين اولا ايكیلك آرادن كيده

همان بولك الوزا اولوب اولمز ؛ شعر

؛ آدوجی اولهم آواولهم دانه اول

هم حريف وساقی وپيمانه اول ؛

عجبا شدكه ايدر ؛ وسعنی قلب عبدی والقلب

بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء

یعنی حال بودرکه کوکل دیمن بو مقولهیی داسنم
دراول کوکلم کوکل آنک قبضه سنده مسخر
ترجمان دلیله بیله بیان زاددر ٭ شعر
٭ کرچه زلفندم طتدی بری کوکل
لیک قیغولو کوکلمک اچیدر ٭
٭ تا بلهسن لطافتندن آنک
که سکا بندن زلفنوک اجیدر ٭ نثر
هرنسنه کنده کندودر کندودن غیری کندویه
نسنه صغمز بولک بولکدن غیری نسنه قوادطمز
جوق کوکل وجدا بندن غیری نسنه آدام ایتمز
بو دمزلرین کوکل حقیقت معلوم اولدکه نه دادما

هرکسنی فهم ایتمز بو صاحب دلمنا جانتم شیله خبردرکه
شعر ٭ کمک سن دیدم بو الولوغنله ٭
دیدی کیر و کندو ذمنک یالکوز ٭
٭ بیم عاشق و عشق معشوق حال
هم آیینه هم بو کربانه بوز ٭

لمعهٔ یکرمنجی

عشق بایلغی و سلطانلغی معشوقه ویردی
خودلغی و محتاجلغی عاشقه ویردی عاشق
خودلغی و ذلتی عشقدن جکر معشوقدن حکمی
دیو اچوقا اولورکه معشوق قولا اولور ذلت حکمک
مقصودا اولمز بلکه معشوقدن هما زناذدر

ذلك كه اولور عشقدن اولور على كل حال بايلوق مخصوص
صفتدر احتياج وفقر عاشقك صفتيدر بس عاشق
شويله فقير اولور كه نه كوركسه محتاج اولور هيچ
اكا محتاج اولمز اما بوكه ديدر فقر جميع نسنه يه
محتاجدر ديدكلري كه عاشقك نظري حقيقتده
حقيقت اشيادر هر نسنه كم نظر ايدر اول حقيقت
كوركه مقصود اصليدر لاجرم اول سببله جميع
نسنه يه محتاج اولور كه مقصود بندن انده كوركه
محتاج الى كل شيء ولا يحتاج اليه شيء يعني فقر
بالذات محتاج اولمقلقدر بلا تعين هر نسنه يه كركسه
اما بوكه هيچ نسنه فقره محتاج دكلدر اولدر كه

فقر حالت تجريدده قطع علايق ظاهر قلمقدر وحالت
تفريدده قطع عوايق باطني قلمقدر كندوسني يوق
ايلمكدر وارلوق خلعتني اوزندن برقمقدر هر نه كه
وارلوقدن ديه وديعه تابعدر انك قتنده امانتدر
ان تودوا الامانات الى اهلها يعني امانتي اسنه
اصمرلك حكمله اسنه اصمرلمقدر باشني
بو قلوق خرقسنه حكمسندر وهو الان مع الله
كهو في الازل يعني شمدي اول الله له در نيجه كه اولكي
يدي مقامنه ارشمشدر بنوك كبي حالتم هيچ
نسنه اكا محتاج اولمز ديو الملمقدر بوعنه
نسنه محتاج اولمز چنانكه فقردن منقولدر

الفقر لا يحتاج الى الله دير احتياج جهتنه موجود
جوذ فقر بو قلق دركيم طلدى حاجتنه اذدى
ايرو احتياج قلمدى فقر تمام اولدى اذا تم الفقر
فهو الله الله سبحانه وتعالى هيچ شيئه محتاج اولمى
شعر :. هيچ اولورسن ايكى ولسه برلكوك
هبا اولورسن هيچ اديجك كندوكى :. فقر ايكى درلو
اولدى بر فقيردر كه منزلى مرتبه سى لا يحتاج الى
الله در بر فقيردر كه منزلى مرتبه سى يحتاج كل
شئ ولا يحتاج اليه شئ در اولكى مرتبه اعلادر
واولكى درير امرتبه ثانيه ده فقر مطلوبى يرده
اردنيم بولمشدر مرتبه اولده فقير اولدى اولمكى

بولدى بولمدى خلوتخانه سنده بيوردمشدر
اول شيخ جنيد رحمة الله عليه ده ديوكى دد
الفقر لا يفتقر الى نفسه والى غيره بوحالده فقير
كندو وجودندن طردى كندوى يوقا بلمشدى اكر
كندو كوزيله كندو جمالنه نظر ايدرسه كندونك
اولمقلغى ظلمتى عكس كندو نظرنه كلور كندوى كوردكه
الفقر سواد الوجه فى الدارين يعنى ايكى جهانده
يوز قره لغيدر ديرده كندونك يوزنه طوتلمشدر
كندونك وجودى سرآتنه نور كوردكه اول نورله
يوز آق اولور ونه بو قلق سر آيننه ظهور بلوركه يوز
قره لغندن خلاص بولا فاين ظلمت سواد مشايخ

قتنده عدمدن عبادتدر نتکم قرآنده اچنده حدیث
اچنده کلمشدر يخرجهم من الظلمات الى النور
ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره
کشی اول وقت مقام فقره ایرشورکه الی عالمده کندونی
یوقایلیه هیچ اندر هیچ اوله پس بو مقامه کلور
که **کاد الفقر ان یکون کفرا** یعنی یقین اولورکه فقر
کفر اوله دیوا فقر اندن عبارتدرکه هیچ نسنه مالك
اولمیه کندو وجودی ندن جهته صرف وجود حقیقی
قله یا سبحانی ما اعظم شانی دیه یا انا الحق دیه
بو مقام کفره یقیندر ظاهرنده بقن کفر کورر اهل
سر قتنده ایمان کاملدر **کاد الفقر ان یکون کفرا**

الفقر فخری   الفقر سواد الوجه في الدارین

بو ایکی حدیثدر بونلرك اراسنده تلفیقی بو
بیاندن اکلنور فهم ایدن ادر مشایخ مذهبنده
سواد اعظم اولدرکه سواد فقرکیه توانکر غالبا
غایت یقیندر لکن غایتده اقدر درویش غالبا غایت
اداقلقده غایت یقیندر

شعر

درویشلق بلی چونکم اسه عجبی کوکلدن کیدر
قاچن اسه فقر اوستنه بسلر بر وردده قلور
بلورمسن که ندر ایدر اکبر بر توانکر بر درویش
اکیسی قصد عالم عشقه تسکر توانکرا الندن بیمش
چراغ اولسه درویش الندن برو بیمش او کسی اولسه

عشق عالمنه يول اسه بو انكر الندكى چراغ سوينر
درويش الندكى او كسى بر شو نوردن قياس ايتكه حال
نوردر حديث قدسيده كلمشدر انا عند المنكسرة
قلوبهم بونك حكميله مصراع بو معنادندر صفتلولوالرؤف

لمعهٔ يكرمى بنجى

عاشق دده لوكه بى غرض دوستله صحبت ايده كندو لكن
ارادن كتوره اشيز دوست مرادنجه بكوده طلبنى ترك
ايده كه كندو طلبى كندويه سد در بس اظاهر مطلوب
كه عاشق طلبندن صكره بوله كندو حوصله سى
مقدارنجه اولور اما شول مرادكه جذبيله يه
وجدانله اولور لايق كمال الوهيت اولور طلب الهيده دلو

دربرسى الله الهلكه استمكدر بونونك توحيد ذات
واسما وصفات وافعال اندن حاصل اولور البته
اكنجيسى الله الله دن غيرى له استمكدر بونده
انجقين توحيد ذات واسما وصفات وافعال
حاصل اولمز ديرا الله طلب ايتمكلك شول وقت
درست اولوركه آنك توحيد طلبن افعال الله دن
بر فعل بله ما دام كه آنك ملكنده كندودن غيرى
بر فاعل درخى بله لونجه كه مذهب معتزله در توحيد
تمام حقيقتى فحن حاصل اولور الحاصل كندونك
طلبن مرادن ترك ايتمك كرك تا كه مراد مقصود بتمامه
حاصل اولا هر نه كم عالمده واقع اولا كندو مرادن

صنه کندو مراد بیری حاصل اولدیغیله دکلنه شادمان
اولا شعر تا که ترک ایتمایه نفسیله مراد نبیلک گوزین
بولمیه مرکز مرادیکی قتنده بر گوزین . اگر واقع اولن
ایش شرعانه مرضی ایسه انی دفع ایتمکه نقدر جهد
وارد ایدین گرچه که مراد الله در بو مسئله کلام
دربونک تحقیق انده الور طالبلکی انده طلب ایده کور
اگر محب مکاشف اولورسه شویله کم دوست
یوزن عیان گوره ایله گورکورکه نامرضی ایش گورجک اگرچه
انک یوزن گوره اما رضا ویرمیه زیرا انک یوزی نارضیدر
راضی گونلک بله گوزینوز و ما یرضی لعباده الکفر
عالم بجکم ما رأیت شیئا الا ورأیت الله فیه هب حق

گورد لاجرم حق بوله حقدر دینجه قائم اولور زیرا
هرنسنه شرعا حرام در انی حق یوزی حرام ایله گوز
انلردن اجتناب ایتمک گرکدر انلردن تجنب لکا قصد ایتمک
گرکدر بو سوزده قیتوسوزدرکی فهم ایتمک گرک
نبهنا الله من نومة الغافلین وایقظنا من سنة
الجاهلین بش شبهه وارد درکه عارفه زحمت
ویردی اولدرکه چون عاشقک انک تجلیسی محکومیدر
تجلی خود جمیع نسنیه شاملدر عاشق تجلی یه نظر ایدر
نجه گوردسون یه تجلی یه مخالف ایش نجه ایشون
جواب شویله درکه تجلی ایکی درلودر تجلی ذاتدر
تجلی اسما و صفاتدر تجلی ذاتده ذاتک سطوتی قوتندن

اکی کمسه دفع ادمز بونسنه لر اننک صغنمز تجلی اسما
وصفات دفع اولدبو معنی یه که تجلی لطف برله
تجلی قهر دفع اولدی هر که نامشروع نامرضیدر نشان
قهر وجلالدر هر که مشروع ومرضیدر نشان لطف
جمالدر بو مقامده اعوذ برضاك من سخطك
سنوك رضاکله سنوك سخطکدن سکا صغنورن دیه
اکر دفع اولنمزسه استعاده فاین قلمز ومقام تجلی
ذاتده اعوذ بك منك دیه یعنی سندن سکا صغنورن
ذاتده غیری نسنیله دفع اولنمز ذات بر حکمی بر تبدیل
تغییر اولنمز اسما وصفات چوق حکمی چوق تبدیل تغییر اولنور
شعر سندن سکا قاچوبن باکا دکل کوکلیم

کیمک قتینه وار دین حالمی کیمه سویلیم ؛؛

لمعهٔ یکرمی ایکنجی

عاشقلق شرط اولدرکه بنی که دوست دوستلو تر
عاشقلی دوستلنه کرچه که معشوقك دیلکی
هجراقلق وفراق دخی اولسه غالب بودرکه محبوب
عاشقك دائم فراق ودلعن استرتا که عاشق جانسندن
قچه عشقك بناهنه صغنه النار سوطه یسوق
اهل الله الی الله یعنی عشق اود بر قمچیدر اهل الله
اهل الله سرردوجانی معشوقه ویره انك حکمنه مطیع
اولا شعر وصلنی دیلردم آنك اولکه مجرایم دکلو
ترکنی دادم دیلکوم دیلردم آنی که اولدکلو ؛؛

گندویه عیندر انده اما عین فراق دوست طتمیه
بلکه اول جهتدندر دوست طوته که محبوبك محبوبیدر
معشوقنڭ سودیکی دلدیکیدر وکل ما یفعل المحبوب
محبوب مسکین عاشقنجه ایتسونکه بونوزنا دتودیه

شعر دلا وصله دودش دلا فرقته
که بو فادغم بگا بوعشق یتر ؞ بلکه کرکدرکه

عاشق فراق وصالدن بلسوم ادقلبی نفیندن لقدن
خوشکوه هجران وصالدن ادتو اصلوبله جون
بلکه دوستانی سوداد قلبی نفیسلقدن دخی نفیسلقدن
بلکه ذیرا نفیسلقدم وصلتدم کندو مرادله صفتلر
ادقلقدم فراقدم محبوب صفتیله صفتلنور شعر

هجراندنکه دلایه آنی محبوب ؞ وصلتدن ایوکه اوله مطلوب

شعر وصالك الوم بن نفسمه قول ؞
ولی هجرانڭ مولایم خداوند ؞ ؞
؞ حبیبومه دشمنلردن بکا یك
که حالومه دلیستوب اودیم بند ؞ ؞

اگر محبت شول حده حیتنیم اولورسه که محبوب
آنك صفتا ولامقام قرب نوافله ادشمشدر ولا
فراقده دوست طرسه محبوب محبوبله دوست طتمشدر
اولور بو مقام ادقلقدم صنود بوندم نهایت
مقام وصلدر اما هرکسنوك فهم ادمز بلکه ادقلعی
موجبا ولان عاشقك صفتلکدر آنك صفتلکی

معشوقك عیندر دیس اعوذ بك منك دیه تا کوره سز
جال بنجه اولدی شعر اتاکی یوقکه طوتم آلو سیله .
الینی کوردم بیکتم آنوك .. پس انم که لا احصی
ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك تا که نهایت مقامه ایرسن

لمعهٔ یکرمی اوچنجی

عشق تجلی جلالدن ایدر اندن عاشقه دهشت
و سکر حاصل اولور اوده دیجونکو کلنه دشر
هیبتکم کو کلده وار دیمادتا جد معشوق صورتن
دخی کو کلدن بله بر بخوا بدر کوردد عاشقلو معشوقلو
آدن بونك بلغن تنك انلغن کدر دیدن معشوقدن
دنر درکندو کندو یه مشغول اولور اول جهتدن

که معشوقدن اکا هیچ التفات اتمز مکر مجنوندن دیرلر
ایجنده ادی لیلی کلدی دیمشلر دیمش که بن خود
اولمشم باشنی بقا سندن اجرو جکمش لیلی قاتنه
کلمش ایتمش که شعر باشکی قالدر که محبوبك بنم .
بکا بقو آخر که کیمه بکزدم .. مجنون جواب
ویرمش که الیك عنی فان حبك شغلنی عنك
یعنی بندن ناداق اول که سنوك سوکوك بنی سندن
فارغ ایتمشدر شعر اولا ولدر که دیرادکله شاد اولدم
عشقو کله بروا کدن آزاد اولدوم .. دعاء
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بو مقامدن
خبر شیله ویردکه اللهم اجعل حبك احب الی

من سمعي وبصري يعني اي اللهم سنوك سوكولى
بكا بنوم كوزمدن ثلا عمردن كى سوكلودك قلا
شويله دمكدركه اولكه بنم كوزم ايشدوم سن
شعر ديلرم عشوقوكي يني شويله مشغول ايم سن
كم سن شكله اولميم هم يا دعشقكدن سنك ::
اكر همتك بجه ادسك استادت فنسيهم يعني
انلره ايدي نظروك بندن يكسك طتا دسك استادت
سكا شويله كستردكه محبوب عشقك بجه مغلوب
الوديعني معشوق عشق وعاشق شويله مستغرق
الودكه عاشق حالنه هيچ بقمز فهم من فهم عرف
من عرف يعني كلاهين اكلدي ومن لم يذق لم يعرف

يعني هر كوز طتما دي بلمدي بو دمودك قامسنوك
شرح اولدركه عشق باشن عاشقلو يقا سندن
چقره اندن صكره معشوق اتكنه صالنه چون
عاشق معشوقا كلك نشانلريله نشان اولا هر بر
دخي بر ندن بر دونده اندن صكره اكلك طونن
همي بري باشندن چيقره بر بر يك رنكنه كوره لو
بو ادا القدم صرف بر لك حاصل اولا شعر
دكل دنك كور نو دچوقد نك ::
خم وجهت قلود قمو بكدنك ::

لمعه بكرمه دردنجي

عاشقك جست وجوي طلبي معشوقك طلبوك

نشانیدر هر صفتکه عاشق آنکله متصف اوله
حیا شوق فرح کبی معشوقک صفتلریدر بلکه
هر صفتکه عاشق آنکله یاد اولنمشدر معشوقک
اصالتله صفتلریدر زیرا عاشقک وجودی وجود
مجازیدر وجود حقیقینک بر نوع فرعیدر صفتلری
دخی آنک صفتلرینک فرعی بر نوعیدر هر صفتکه
عاشق آنکله صفتلنمشدر عاشق قتنده امانتدر
عاشقک آنی اودتا قلمغی بعیددر زیرا که هیچ ارتاقلو
یتکا دلالت ایدرکه ایکی ذات اوله بر برنه بکزلو
باشنه مباین اهل مشاهده کوزنده خود همان
ذات بردر اول ذاتدن غیر وجود یوقدر غیر وجود

اولمز نسنه اکر یوز اوله وکر بیک یوز بیک ۰
مجموع بردر جو حقیقتله باقسن ۰۰ پس
جمیع صفات معشوقک صفتلریدر عاشقک
کندو کندودن هیچ صفت وجودی اولمز زیرا عدم
در وجودله صفتلنمز اما محبوب کرم یوزندن
تنزل ایدوب نتکم حدیث قدسیده کلمشدر
من تقرب الی شبرا تقربت الیه بذراع یعنی کمکه
بکا بر قرش یقین اوله بن اکا بر ارشون یقین اولورین
عاشقک اوله ونه تجلی ایدوب قدم ایچرسنه عاشقک
آوینی جمالی نورله منور قلورسه عاشقه کندو
صورتی طونن کیدرسه مشرف ایدرسه کندی

عاشق طونرم کندویه جلوه ویردسه عاشق
آنك صفتیله صفتلنور اما غلط ایدوب بویله
صنمه که لباس عاشقدر بلکه عاشقده امانت
اولمشدی امانت کنه ایسنه کلدی زیرا اندن غیری
نه وارسه هب هیچدر وار اولان اولدرکه اولدر
شیخ عبدالله انصاری شیله بیوردکه الله تعالی
دیلدیکه صفتلرین ظهورده کوره عالمی یراتدی دیلدی
که کندوینی ظهورده کوره آدمی یراتدی زیرا عالم
اول آدم اولمزسه مظهر ذات واسما وصفات
علی الوجه الاتم والاکمل حاصل اولمزیدی بلکه
سن نه مظهرسن اما کندوکه تقصیرلق ایدرسن

لمعهٔ یکرمی بشنجی

عاشق دیلرکه دوست جمالن عین الیقین کوره بو
دیلکن عمری سرکشته وحیران قلمشدی ناکاه
سرقلده عنه بو آواز کلدی که ∴ شعر
∴ اول بجادیکه خضر بلدی اولدی آب حیات
واندرا اول بولکم سنك ادتلودر قات قات ∴
چون عین الیقین بوله کندویه نظر ایلدی کندو
کندولکن یاوی قلدی کندو کندولکی حجاب
کندیده دوستی کنه بولدی اندن دخی یکوك نظر
ایلدی کندوی بلدیکه آنك عینی امش ایرلق یوغمش
∴ شعر ای دوست سنی هر یرده بن چوق دلو ایلدم طلب

قلدی هیچ صبر مدعم سندن خبر یوقدر عجب ∴
سینکله کرده وم بین کم سن خود بن اولمشسن بیان ∴
بس تجلیندن صرمملك حیرتم قلدم لکی عجب ∴
بو نظم کوده جینم وادد دیجن که حق نظر ایله بقه
بله ایرلق کوده مر نظام نظر ایله بقر ایرلق کوده الا بقود
وده کی بلمزکه نه کوده هر ذره که اودنجه صحرا
وده البته کنش کوده اما بلمزکه نه کوده بو احدیت
تجرددن غیری حقیقتدم بتنه یقتوده هبکن
اولدی اما فرقادم بلمزکه نه کوره دلا جرم لذت
بولمز دیو الکذنا اولکمسنه بلوذکه حق الیقین بوله
بله که نه کوره د یوزکوره دیعنی نه کم کوره حمله

حقیقون کوده **ولکن لیطمئن قلبی** یعنی تاکم کوکل
مطمئن اولادد ولکی بحکا اشارت ایدرکه اولا تجلی
علم الیقین عین الیقین منظم اولا تجلی حق الیقین
اولوردیرا کوکلده لمسی نفس ساکن اولمسی حق
الیقین اولمسیجه حاصل اولمز سهل تستری یدندجهم
الله صودیلرکه یقین نه در جواب ویردیکه ∴
الیقین هو الله پس سندی **واعبدوا ربکم**
حتی یاتیک الیقین بوله عمل ایرواب عمرکی
عباداته صرف ایدرسك سکا دخی یقین حاصل اوله
شعر ∴ بو یوله یا شکی کرتوك اید سن
یقین اولا که هم سن اول اولاسن ∴

لمعۀ يكرمى آلتنجى

عاشق چوندركه معشوقن كوزده انك جادسى اولدركه
هر حالده هر نظرده كاه ظاهر كوزيله كاه باطن
كوزيله معشوق كوزدجى اولا اكا بر طوتوب انى كوزتمكدن
خالى اولميه زيرا معشوقك هر عالمده كوزك عالم
معانى كوزك عالم مثالكوك عالم شهادتصورلى
واردر هر صورتده بونى وردر بس بونه كه عاشق
نظرايله معشوق نظرايتمش اولورنجه كه هر نسنهنك
درظاهرى دخى انكدر يعنى باطن هر نه كيم
وجودوار هو الظاهر والباطن حكميله انك
بيتوودر هيچ نسنه كورنمزالاكه اندن مقدم اول

باطنى انكدر

كورنور ما رأيت شيئا الا ورأيت الله قبله باخود
اندن صكره اول كورنور الا ورأيت الله بعده
الا انكله برابر كورنور الا ورأيت الله معه بو اورده
عاشقك كوزجيسى كه خلوتخانهده اوتوره عزلت
اختيار ايده زيرا چونكه معشوق جميع نسنهنك
عينى اولدى بو مقام بر مقامدر بر نسنهيى بر
نسنهدن اختيار ايتمزكه انده عزلت ايده بلكه عزلت
ايتسونكه غايت عزلت اولدركه كندو بو قلبى خلوت
خانه سنده حقك خلقك اسما وصفتلرندن عزلت
ايده لكن بو عزلتدن صكره چون بونى بلدركه
بنك ناظرلكى معشوقك منظورلكيدر و معشوقلق

معشوقلغی مرتبه سنوك عاشقلغی مرتبه
سنه تعلقکونه سی واردر ایله اولجق عزلت نجه اوله
بلسون دینلنجه که عاشقك وجودی معشوق سبب
بیله در معشوقك دخی ظهوری عاشق سبب بیله در
دینلدکم منقولدر الربوبیة بغیر العبودیة
محال اول انسوز اولمز بو انسوز اولمز پس بو وقت
عاشق مرتبه سی حسابه کلور آکلور معشوقك
مظهرلغنه قابل اولمزسه معشوقی نهان قالور
آشکاره اولمز ان للربوبیة سرا لو ظهر لبطلت
الربوبیة یعنی ربوبیتك سری واردر اکر
زایل اولورسه ربوبیت باطل اولور بنم ظهر زال

معنیسنه در بر نسنه نك سری اصطلاحجه عبارت
بر کوزلو لطیفه دن در ربوبیتك سری اعیان ثابته
درکه انلردن مخفی در هیچ ظاهر اولمز اکر زایل
اولورسه ربوبیت باطل اولور بو سرکه اعیان ثابته
در زایل اولمز زیرا هر عین موجودك وجودی
کندوده عین وجودك خارجده وجودی دایم
پس ربك وجودی دایم ایجه کم معشوق حسن
ملاحت بر کمالدن فارغ آزاده در کمسنه یه احتیاج
نسبت یوق کمال هیچ زایل اولمز. مصراع
بتر نه زیان اولسون چون طالبی یقدر
معشوقلق جهتنده عاشقك نظاره لغی بولو

آزادلق طرفندن متعذر اولور زیرا قدمنده کی نسبتله اولا
حریتکده شعر داستا اولمز عشقدن آزاد اولمغله اولمقلغی
قولی اولدوم ترک قلدوم بن یکانه طرمقلغی ؛
حریت مطلقه غنای مطلق مقامنده بولنور
والا معشوقلق یرینه معشوقک کرشمه نازی
عاشقک هجران نیازن بولور همان انجلایین عاشقک
طلب نیازی معشوقک کرشمه نازن بولور بو ایش
بری برنسوز داست کلمز بو آدده عاشقک
معشوقک صفتلری بونکنذا یتر ؛ شعر
کمالنه یم شاذلیغولک ولیک ؛
تمامی دکول آنونک الا سنکله ؛ بلورمسن

نه دردی نه اشتری کیدا یورو تکوارا یدر شعر
؛ تشریف دست سلطان چوکان اددو لیکن
میدان کونین طوبسز چوکان نه ایشه کلسون ؛
شعر ؛ هیچ غلط دیمدم انم عاشق معشوق اولک
کرچه بن عشقندن آنک بوجهانه کلمشم ؛
؛ بن کیم بندن نه کله نه صغاسن سنکه بن
کیم بوینه آینه ذلفینه شانه اولمشم ؛
شعر ؛ نه اراجی سنه وادبنده فنه بولک
وادداخی اولمیه دسن فارغ اولک ؛

لمعهٔ یکرمی یدنجی

عاشق تجلی ذات مشاهده‌سی مقامن طلب ایدوکی

فنا بولوردر يا صفتلری مجاهده لری بركه وجوددن

عدمه آنكچون كلور كه حال عدم مرتبهٔ اعيان

ثابته دردر و كانه لك وحشتندن خلاص بولوب

راحت و آسوده اولمشدر هم شاهددر هم مشهود و بولمشدی

شعر اولجهتدن كه شاهد مشهود ،،

كندو قاتنده بولمشدی وجود ،،

چون وجوده كلدی كندو وجود كندی كنزيده

اولدی شهوددن محروم قلدی كرچه آنك بصری

كنت سمعه و بصره حكمله معشوقك

عيندر اما آنك انلعی بو بصرك پرده سيدر كه

انت الغمامة على شمسك فاعرف حقيقة نفسك

يعنی سنك وجود مجازوك حقيقتك كنشنه بلوت

در نفسك حقيقتنی بلكل اول مقامه ايرمكه جهد

ايله كل تاكه محروم قلميه سن اكر سنوك سنلكوك

پرده لری كوزك اوكندن كشف اولوب كيدرسه

معشوق كورد آرده سنلك يوقسه سرقلاعنه بو سر

آوازه سی كلور بلمدی سكا بر سر كم سكا كزلو بيدی جهتدن

دخی شول صبح آچلدی كه قارا كولكی سندن شعر

،، حجابك كوكلمكدن سن آنك سرينه ايرمكدن

اگر اولماسه سنلك دلكدزيری مهرانكر ،،

شعر كونلك ايسه بارن بلمدم ،، كيچه بيلدم

سنكله بلمدوم ،، سنله صندوم بن سنكم بن بنم

بن بر اولمشم سنکله بلمدوم بو آداده

عاشقک دعاسی بودر اللهم اجعلنی نورا ای

بنوم اللهم بنی نور قل بنی شهود مقامنده طوت

بنوم انانیتوم بندن کیده تا کورم که بن سنن تا اول

وقت دیم من رآنی فقد رای الحق یعنی هر کم

بنی کوردی حقیقت حق کوردی سن ذردوک من

یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کمکه رسوله

مطیع اولدی حقیقتا الله مطیع اولدی اگر بن

اول بنلکم قالب سنی کورمزسم لاجرم بونی دیدم

که نورا انا اراه یعنی بنم معشوقم نوردر نیجه

کوره‌یم بنم وجودم مجازدور بکا حجاب اولمشدر مصراع

تنفی کز کوییه گیره‌بیلور داول وما قدروا الله حق قدره

یعنی حق بلمک بلمک لکله بلمدلکوزی ادراک بوی بر صود تله

تصور ادرلر تصوری هپ باطلدر مادام که بلمیالر

لمعه یکرمی سکزنجی

معشوق چون دلرکه عاشقنی کندویه چکه تته

کوردرلمشدر جذبة من جذبات الحق توازی عمل

الثقلین یعنی حق جذبه‌لرندن بر جذبه انس وجن

عملنه برابردر اول هر طوندن که عاشق عالمدن

آنی کیمسه‌دی اولطولی چکر چهره ده هر نصیب

که عالمده اکا اغردعی وقتده حاصل اولمشدر

آنی محو ادرکیدرور بو مقام تخلیه در آندن صکره

کندو صفتلری خلعتلرینی آکا بردلر آکا لایق اکثا
خلعت کیدرر بو مقام تخلیه‌در انلردن صکره
جمیع ادلرینی آکا القی ویردی اول ادلرله ذات
ملاحظه ایدر عاشق کندو کندولکندن فانی اولور
عین معشوق اولور معشوقک یرینه کلور فنا ینع
بلکه قول حق صفتیله صفتلنمز فنا بولنمیجه
فنای حقیقی دکلدر بوده کلدرکه سالکوک عینی
مطلقا فانی اولا بلکه مراد سالکدن خلقیت جهت
فانی اولمقدر فنا حاصل اولمغک سبب خلقدن
منقطع اولب حقه توجه تام در توجه تام
حاصل اولمز محبت ذاتیه که سالکوک ذاتنده

محقیدر حاصل اولمیجه محبت ذاتیه حاصل اولمز
سالک محبت مخالف نسنه لردن اجتناب ایدوب
کچمینجه بو نسنه عبارتدر تقویدن که سالکوک
ذاتی آذغیدر محبتوک حقیقتنه رابطه‌در
جذبه نقدر عاشق معشوق کندویه چکه عاشقک
صفتلرندن بر صفت کیدر بدلی کا لایق کندویه
صفتلرندن بر صفت ویرر تا شوکا دکین کم اتحاد
حاصل اولا اتحاددن دکلری محققلر مذهبنجه
بوده کلدرکه ایکی شخصک وجودلری ظاهرده مختلف
در بر حیثیتله متحد اولالرکه ایکسی بر شخص اولا
بوطاینه باطل وهم ایتمزلر بلکه مراد اتحاددن

اولدرکه کثرت قیدلری اضافت احکام مرتبه
لری که طاری اولمشدر کیدروب برلکه کورمکدر
چونکه بو اتحاد حاصل اوله سالك یر بدرکه موافق
الموافقدر موفوق قله بر خود تکمیل ناقصلره
چون کروا اول عالمه دونه واصل اوج درلودر
بری اولدرکه هلاك اولور ابداً الآبدین رجوع
اتمز انکا اقتدا اتمك اولمز زیرا کندونك خبری
یوق غیریه نه ایلسون بری دخی بودرکه رجوع
ادر سیر مقاما بجون کندو نفسن تکمیل ادر بکا
دخی اقتدا اتمك اولمز بری دخی بودرکه الله تعالی
اذنیله رجوع ادر تکمیل ناقصلر چون مرشد

حقیقی بودر بوکا اقتدا اتمك کرك نتکم
منقولدر الشیخ فی قومه کالنبی فی امته یعنی
شیخ قومی اچنده بیغامبر کبدر امتی اچنده
مصنف رحمة الله بو لمعاتی چوق اسرار ده
اشارة قلمشدر اما بو لمعه شولکه مطابق
ظاهر شرعدر سکا بیان اتدی باقی لمعاتك
رموزلرین دخی اولکه بندن حظی وار بکا توفیق
اددا اولکه بندن حظی یوق کندو خیالات
باطله لریله مالایعنی لر سیلر بونم اسرار
چوقدر بو مختصرده انجق سیلنودی لرسك
که محفوظ اوله سن بر مرشد کامل طلب ایت

كه حاله مطلع اولاسن والا من لم يكن له شيخ
فالشيطان شيخه قبلنوزا لودسن چون مرشد
سالك كه حقيقيدر كنده دونر عالمنه رجعت
ايدر اول عالمك صفات كونيه لري دنكلرندر
كه كندودن چكمشدي آنك بدلي صفات
ربانيه دنكني انر كيمشدي آنوكله بله كله
عاشق چون طوسنه بعه كندوبي بر دنكم دخي
كوده كندودن ايرقسي ققوقعوليه كندوبي
تمام آن بوله ايدر أنا من أهوى ومن أهوى أنا
يعني بن اولن كه سودين اولكه سودبن هر نيه
كه دوست يوزن كوده بنس معلوم ايدر كه

باقيه

كل شيء هالك الا وجهه يعني هر نسنه هالكدر وهيچ
در الا ذات وجود هلاك اولمز در مهلك وجه نر
در بوندن دركه بعضلر شيله توجيه ايتديلركه وجهك
ضميري لفظ شيئه راجعدر زيرا هر نسنه صورت
يوزندن حادثدر معني يوزندنكه اعيان ثابته
در باقيدر ولهذا مشكلدر ممكنات علم الله ده
ثابت معين مرتسم اولمقلا عبادله قوملة صفتلودر
بيوندر كه هر شي صورت يوزندن هالك ومعنى
يوزندن باقي وير نر وجهله مراد وجهدن
وجه ظهور حقدر آنكچون كه ويبقى وجه ربك
دنلمشدر اي دوست چون بلدك كه هر نسنه نك

حقیقتی و معنسی آنك وجهیمش بس ارنا الاشیاء
کماهی یعنی اشیاءی کوکی کبی کستر کل تاکه عیان کورسن
شعر ⁘ وار دده هر دلو نسنه نشان ⁘
بلور دساکه آنك برلیکنی قل لمن الارض ومن فیها
سیقولون الله یعنی دکل یر و یر اچنده کی کیمکدر
دیه کر اللهکدر سزی مست و عاشقانه کبی
معنی و دطوتك ⁘ شعر ⁘
⁘ هر معنی کم اوله لطیف انی ذاجادم بر فتوح
هر نسنه حال دلیله سیلر بکا و یر دفتوح ⁘ بیجه
اشته الو شعر بوکو کل یری و لیجی خرابات ⁘
کورنمز کوزمه زهدی مناجات ⁘

بود کوه دشدوم که کاری یوق ⁘ شعر
جوینلك ایدم بیری دکره ⁘
اگرچه شبنمه مالك کولم ⁘ نثر
کرچه بو کلمانوك معنسی بعض فهملره مکدر
کونور معنده دم مست خرابم بی نهایت دکیز
اچنده غرقا ولمشم نقعده که دلوم بو بی نهایت
دکیزده کنزوم نکادنر انم تا نگاه بو موج کلور
بنی کنه تیادا ودسنه براغور ⁘ شعر
⁘ شکر الله دائما قلوم ⁘
قربتا بیکی صوده هم الوم ⁘ اغرم اجسم
ایچوم طولو جون هو ⁘ اجسم قیغوسیله هم اولوم

چنان که کندومی ملامت ادرن بو بحروك
نهایتیسه ارزلمودرن :. شعر
:. دکز بو قدر نهایتسیز موج اوره .
شاید که قطره اندن ایره قصره آشنا :.
همتوم بکا ایدر نومیدلك شرط دکل هرکز استریلور
شعر بوکا دسر دکزا جوه شیله صواسی کبی
آل اباغ اود جهد قل شایدا ولا اصی کبی :.
کرچه دکز کچمك خوك اندا ده سنه دکلدر
بال بر کسمك فرنجه بو مسنجه دکلدر اویت
کوشش کوکمد محروم قلمزسن کوکل امید کرتیم
آل ایق دیوده طوتا جان طرا عنه ایو شر خطات

ایدبا ایدر توختالو بکا بندن ایرلمق
سن و بن کیدو بن خنا قلمق :. شعر
لمعکرا او دا افقا یتدوم ترجمه :.
:. شرمدوم هیچ یا دسوزی خرجمه
پیلضا دو دالولام ایچنه در :.
:. هم رجب آیی و هم درد بنده در
مصطفی دوجینه بزدن چوق سلام :.
:. داخی اصحابینه الی یوم القیام
لمعهٔ قدسیکه دوزلمش تمام :.
:. دالولام وجیم مشاولوقتمه عام
هم رجبا یچنده سنبه کتی :.

مصطفى روحنه بزدن چوق سلام ∴

قتلوا ولسون صاحبنك آدينه ∴

كم امين الدين ديرلر مشتهر نام ∴

تحريرا في أوايل شهر صفر سنة أربع وثمانية

على يد أضعف العباد محمد بن أحمد الغلطي

غفر الله له ولوالديه

وأحسن إليهما

وإليه

آمين

يا معين

Süleymaniye Kütüphanesi
Kısım: Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt No: 3096
Eski Kayıt No: